

: خلاصه رمان

رمان درباره ی سه تا دختر جذاب و شیطونه که به تماشای مسابقه جام جهانی راهیه روسیه میشن و با سه تا پسر شوخ و شیطون تر از خودشون آشنا میشن که باعث میشه زندگیشون به کل تغیر کنه اوووف

.نه بابا زرنگی نمیشه که همش رو همین جا بگم بیا خودت بخون

... چی میشن اینا با هم

به نام خدا

زندگی رویایی

کیمیا

. اوووف خداروشکر زنگ رو زدن وگرنه دیونه میشدم

بچه ها بریم دیگه-

: رها همون جور که کتاباش رو تند تند می ریخت توی کیفش گفت

. بابا یک دقیقه صبر کن وسایلم رو جمع کنم--

... توام که همیشه لفتش میدی رهی اه-

: غزل کیفش رو انداخت رو دوشش و گفت

. بریم بچه ها من آمادم_

ها چیزی گفتمی حواسم نبود؟-

. بابا کر شدی سه ساعته میگی رسیدیم جلوی درتون--

. به نگاه انداختم که دیدم آره رسیدیم خونه ی ما و من اصلا حواسم نیست

.. اها، خوب بیایید خونه چیزی بخورید-

نه مرسی، فردا دیرنکنی ایندفعه کلتو میکنما بای--

خندیدم اونم با صدای بلند

خخخ باشه بابا توام_

خداحفظ بستنی کیم_

میمون و ایسا بگیرمت خودت چی فالوده خانوم خوب فدام شید بای بای-

بعد از خداحفظی با رفقا پیش به سوی خانه

. آهاای اهل خانه کجایی ببینید عزیز دلتون چراغ خونتون اومده-

سلام--

... سلام بر مادر-

لباساتو دربیار بیا نهار بخور--

بابا جلم هنوز تموم نشده واقعا من تو این همه محبت غرق میشم-

به پا غرق نشی خواهر خخخ_

تو ساکت هر چی دوده از گور تو بلند میشه-

... اون گوره نه دود خواهر_

. خو همون حالا من رفتم لباس عوض کنم

بعد از عوض کردن لباس ها پیش به سوی غذای موردعلاقم ماکارانی یوهووو

مامان بابا کجاست؟-

... مطبه هنوز نیومده--

.اوکی، دستت طلا خوش مزه بود-

نوش جان--

خوب بهتره برم یکم بخوابم خسته شدم(خدایی میبینید انگار نه انگار کنکور دارم امسال خخخ)

.واای چقدر خوجل(خوشگل)شدم؟ به مامانیم بگم از اینا بلام(برام)بخره-

وا این دیگه کیه؟

.تو خواب من چیکار داره

.ولی صدش خیلی آشناست

...عه این که ملیسا است (دختر خالمه ۳سالشه، خیلی خوشگله ولی خیلی شیطونه)

وایسا ببینم این دختر چرا صورتش اینهمه رنگی شده،

وا این تو لپاش کشیده چیه؟

ملیسا عزیزم اینا چیه تو لپات؟_

دور لبات چیشده؟

.خاله وسایل آرایشای تو عه دیگه ولی خاله خدایی این رژت که تازه خریدی چقدر خوج لنجه(خوش رنگه)-

.خخ وای از دست این بچه تو خوابم دست از سرم برنمیداره_

ایه لحظه این که گفت رژی که تازه خریدم این دیگه از کجا میدونه

. تازه دوهزاریم افتاد خواب نیست وای این تمام کشومو که بهم ریخته

بعد از اینکه با هزار زور و زحمت این وروجک رو انداختم از اتاق بیرون نگاهی گذارا به اتاقم کردم که شبیه بازارشام شده حتی از ... اونم بدتر

. اخ ملیسا اخ ببین چه به روز اتاق قشنگم آوردی_

. این دختر کلا رژ لب رو از وسط نصف کرده

.کرم ها رو تمام مالیده شده رو میز

بعد از جمع و جور کردن و مرتب کردن اتاق،

نیاز به به هموم اساسی داشتیم

. اخیش راحت شدما

.وایی صدای شکم بلند شد

.بهتره برم بیرون به چیزی بخورم

سلامم بر اهل خانه ، _

چه صبح زیبایی،

... چه نسیمی دل انگیزی

سلام به خاله جون چخبرا ؟

... خوش اومدی

سلام خرس خانم صبح نیست لنگ ظهره بهتر بود به نگاه به ساعت می انداختی—

بابا بیخیال همیشه ساعت هفت بیدار می شدم حالا یا بار خوب شد یکم دیر بیدار شدما ، راستی مامانم کو؟ _

من تو آشپزخونم،بیا غذاتو بخور—

. اووف به به عجب بویی را انداختی_

. دستت طلائنه جون

.وای بازم از این نگاهها انداخت از اون نگاه هایی که آدمو به لرزه در میاره

... چیزه...همون مامان منظورمه_

خوبه ،غذاتو بخور—

اوکی،نن...نه همون مامان_

...این ننه ما هم بدجور نگاه میکنه ها ،اگه الان بفهمه بهش گفتم ننه رسما با ملاقتش می افته دنبالم خخ

.بعد از خوردن خورششت کرفس و شستن ظرفا پیش به سوی اتاق

همین پامو گذاشتم آشپزخونه صدای زنگ گوشیم بلند شد، حالا گوشیم کجاست،

در به در داشتم دنبال گوشی میگشتم که با هزار تابدبختی زیر تخت پیدا کردم،

اوووہ این که غزله و اای پانزده تماس بی پاسخ از غزل

. اوووا رسما فاتحم خوندس..هنوز جلم تموم نشده بودکه گوشیم به صدا در اومد بعد از یه نفس عمیق جواب دادم..

...جا..

..میمون، بیعشور، بی عقل، عقب مونده، خن-

... اوووا بابا چخبره، یه نفس عمیق بکش گوشم کر شد بابا اه

ببین الان انقدر ازت عصبیم که نمی دونم چی بگم،-

. فقط میگم ساعت شیش بیا دنبال من و رها بریم بیرون خداحفظ

... باش... و اا قطع کردا، نداشت یه خداحافظی کنم-

...خووب الان ساعت چهاره کلا دوساعت وقت دارم بهتره یکم بخوابم بعد برم

..

. وای این صدای زنگ دیگه از کجا در اومد

? آخه یکی نیست بگه برای چی آخر هفته گوشیتو میزاری زنگ

. خاموشش کردم بازم گرفتم خوابیدم

راستی مگه من با بچه ها قرار نداشتم سریع سیخ نشستم سرجام اوووہ نیم ساعت وقت دارم، خووب شد حموم رفتم سریع یه مانتو آبی شال سفید شلوار سفید پوشیدم و یه رژ کرم با یه ریمل زدم سریع کیف مشکیموپ رو برداشتم به سرعت باد خودم رو رسوندم ... پاییین

. مامان من با بچه ها قرار دارم بای-

وایسا وایسا، ببین یواش رانندگی کن، _

... مواظب باشیا زیاد گاز ندی، پیش

باشه باشه میدونم بای-

. وای سوئیچ یادم رفت

... سریع سوئیچو برداشتم و به سمت عروسکم که پدر عزیزم سر یه شرط بندی که من بردم قول داد یه ۲۰۶ بخره واسم

عاشق رنگشم سفیده،

وای عروسکم دلم واست تنگ شده بود دل توام واسه من تنگ شده؟

وای من دارم هنوز حرف میزنم فقط یک ربع مونده خداکنه برسم نشستم تو ماشین و بعد از روشن کردنش آهنگو پلی کردم و گازش دادم .

...بوهووو

. نه به باره نه به داره هنوز هیچی نشده

? چرا ترمزت بریده کجا با این عجله

... هنوزم فکر میکنم یه حسی داری تو به من

. تو خودت نریز یه ریز هی بهم حرفاتو بزن

دو دقیقه بودی حالا

کجا میری تو بی ما

مواظب دور و ورت باش

میفهمیدی میخوامت ای کاش

دو دقیقه بودی حالا

کجا میری تو بی ما

مواظب دور ورت باش

میفهمیدی میخوامت ای کاش

... از سرم گذشته هر چی بد گذشته

. من بخت برگشته خوبی برگشتت بهم

... زبون بسته قلبم تو رو میخواد قلبا

نزن حرف رفتن نگذر از دل من

... دودقیقه بودی حالا

کجای تو بی ما ،

مواظب دور ورت باش ،

میفهمیدی میخواستم ای کاش ،

... دودقیقه بودی حالا

... کجایی تو بی ما

... مواظب دور ورت باش

... میفهمیدی میخواستم ای کاش

"ماکان بند"

. بلاخره رسیدم

. غزل جلوی در بود از قیافش فهمیدم عصبیه و حواسشم اصلا نیست

جلوی پاش ترمز زدم که بیچاره به متر پرید هوا خخ

... اومد سوار بشه و اای

کجاای تو زیر پام علف سبز شد از بس منتظر موندم بدو سریع برو خونه رها که از صبح میگه کجا موندید و حسایم ازت عصبیه _

...

اولا سلام ثانیا چرا همه ازم عصبین خو ترافیک بود ،-

باش باوا برو منم گوشام مخملیه _

.. عه گوشات مخملیه ببینم-

برووووووو _

. باش جیغ نزن رقتم _

رسیدم جلوی در خونه رها اپنا که اونم هی داشت به ساعتش نگاه میکرد و پاشو تکون میداد ،بلاخره تشریف فرما شدن خانوم و . اومدن سوار شدن

... کجا اید اه سه ساعته جلوی درم—

یک ربع دیر کردین ،

? کیمیا گاو تو چرا گوشیتو جواب نمیدی

? غزل میمون تو چرا رد تماس میزنی

...سه ساعت جلوی در بودم از گرما آب پز شدم

:منو غزل همزمان باهم گفتیم

... نفس بگیر

?آروم بابا خوب ترافیک بود دیر شد حالا بیخیال کجا بریم-

:هر دو همزمان گفتند

کافه_

. خنخ انگاری گروه سرود شدیم

... اوکی پس پیش به سوی کافه همیشگی-

. یوهووو بزن بریم_

. بلاخره بعد از ده دقیقه رسیدیم جای همیشگی

. خوووب بچه ها پیاده شدید ، رسیدیم-

... خوووب شد گفتی نمیدونستم پیاده شم_

خو گفتم بدونی دیگه رها جون،-

. درضمن بسه قیافتو این شکلی شبیه میر غضبا نکن زشت میشی

یدونه از اون چشم غره‌اش رفت که حسابی کار دست آدم میداد

وارد کافه شدیم باز مثل همیشه پر از دختر پسر های جون بود ،

... محمد دیدیم که باز مثل همیشه با نیش باز داره میاد سمت ما

خوش اومدید بچه ها—

. سه تامون همزمان باهم گفتیم:مرسی

... اوووو کیف میکنید چه گروه سرودیه خخ

خوب من برم سفارشاتونو رو بیارم ،—

... من همیشه میلک شلیک شکلاتی می خورم رها هم کیک شکلاتی با قهوه , غزل هم آیس پک شکلاتی

بچه هاا من یه فکری دارم؟؟_

. وای غزل بمیری سنگ قبر تو خودم بشورم زهلم ترکید-

خوب بگو چی می خواستی بگی جیغ جیغو خانوم؟-

. جمله دومتو نادیده میگیرم ، رها خانوم و دربارہ جمله اول اینکه واسه کنکور خوب بخونیم-

. وقتی کنکورو دادیم از خانواده ها اجازه بگیریم برای استراحت بریم روسیه و اونجا بازی های جام جهانی رو نگاه کنیم

ها نظرتون چیه؟

,من پایه ام ولی عمراا خانوادم بزارن-

...مخصوصا مامانم

... منم چهار پایه ام ولی با حرف کیمیا موافقم عمرا خانواده ها بزارن_

خوب همه مون رفتیم خونه با خانواده ها حرف بزنیم اگه قبول نکردن یه هفته انقدر بگیم تا آخر راضی شن هان..؟-

فکر خوبیه ،پس هممون حرف بزنیم و خبرشو بدیم به همه دیگه.

... خوب بچه ها اینم سفارشاتون—

دستت طلا مملی-

. ایی از دست تو صد دفعه بهت گفتم منو اینجوری صدا نکن—

:یه چشمک به بچه ها زدم خداروشکر آی کیوشون بالاست و منظورم رو گرفتن و همه زمان سه تامون گفتیم

چشم مملی خخخ_

... نه ،میدونید چیه بهتره من با شما حرف نزنم من رقتم—

خوب بچه ها پایه اید شلوغ بازی کنیم؟-

. نه امروز بهتره هر چه زودتر بریم خونه با خانواده هامون حرف بزنیم_

... غزل با دهن پر گفت:اوکی منم موافقم

... اه ببند دهن تو حالمو بهم زدی خوبه میدونی بدم میادا بعد دهن تو یه متر باز میکنی اه-

برو بابا-

. خووب تموم شد برید من حساب کنم بیام-

بعد از اینکه حساب کردم سوار ماشین شدم و گازشو دادم و اول رها رو بعد غزل رو رسوندم و بعد خودم با یه بسم الله وارد خونه شدم،

خدایا خودمو میسپارم به تو،

چون کلید داشتم آرام رفتم تو که دیدم مادر گرام تو آشپزخونه با تلفن حرف میزنه و اصلا حواسش نیست ،
... انگار ن انگار دکتره

... سلام من اومدم-

:بیچاره یه متر پرید. هوا... دستشو گذاشت تو دهنه گوشی گفت

... شانس بیار تلفنو قطع نکنم_

:بعد به کسی که پشت خط بود گفت

... اره بابا خبرش خودشه_

.اوه ننه مارو چه جلوی بقیه ازمون تعریف و تمجید میکنه

...رفتم اتاقم و به رهی زنگیدم..

هاااا بابا چرا دست از سرم بر نمی داری..؟_

..بابا چند دقیقه نشده ازت خلاص شدم

...نه عزیزم من میدونم تو زود زود دلم برات تنگ میشه-

. زنگ زدم از دوری من یه وقت دست به کارهای خطرناک نزنی

... آخ خوب شد گفتی وگرنه من از دوری تو دست به چه کارهایی که نمیزدم_

. یه دفعه صدای داد مامان که منو داشت صدا میکرد اومد

... اوه اوه رها مثل اینکه اوضاع بدجور خطریه ، بای-

... بدون اینکه مهلت حرف زدن بهش بدم تلفن رو قطع کردم

...یه نفس عمیق کشیدم و در رو باز کردم و رفتم پایین

..خدایا خودمو سپردم به تو

جانم مامان جان کارم داشتی..؟؟-

. مامان هی به قدم بهم نزدیک میشد و اون دمپایشو تهدید وار تکون میداد
از اون نگاهها بهم می انداخت و اای بدفعه دیدم داره میدوه دنبالم ،
.. منم دو پا داشتم دوتا دیگه قرض گرفتم
... حالا من بدو مامان بدو

. آخرش هم مامان خسته شد و دمپایش رو پرت کرد
... منم جاخالی دادم که خورد به مجسمه پشتم

... دیدم مامانم همینجور آرومه و به شیشه خورد شده ها مجسمه نگاه میکنه
... بیواش از بغلش پا به فرار گذاشتم و در اتاقم محض احتیاط قفل کردم

.تا آخر شب از اتاق بیرون در نیومدم تا موقعی که بابام بیاد

.... مامان هم هر چقدر گفت بیا بیرون کاریت ندارم گوش ندادم والا فکر کرده من گولشو میخورم

مثل اینکه صدای در اومد فکر کنم بابام اومد ،
خوب موقعیت امن ، بهتره برم پایین ،
: خواستم یکم خودمو واسه بابام لوس کنم
..شلام بابلا جون خسته نباشی-

اه اه این چه طرز صحبت کردن ،مثلا ۱۸ساعته ها امسال کنکور داری خیر سرت ،_
...دیدم چقدر درس میخونی

:مامانم که انگار از صحبت های بابام خوشش اومده بود گفت
واقعااا همش عین بچه ها رفتار می کنه ،—
? آخه تو کی میخوای بزرگ بشی

هیچ وقت نن..وای از اون نگاهاش چیز ه... همون مامان جون-

بیه ذره پیش بابا نشستم که مامانم گفت

..کیمی برو میزو بچین شام بخوریم—

.. انقدر حرصم اومد وقتی بهم گفت کیمی، ولی چون میخواستم راجع به سفر باهاشون صحبت کنم چیزی نگفتم-

: سر سفره شام روبه بابا کردم و گفتم

بابا پس کیانا(خواهرم)کی بر می گرده؟-

باهش صحبت کردم امروز گفت دو روز دیگه میاد_

... (کیانا از طرف شرکتی که توش کار میکنه واسه سفر کاری رفته کانادا)

الهی قربون بچه ام برم معلوم نیست توی اون شهر غربت چی میخوره؟—

چیکار میکنه ..؟

... آخ مادر الهی فدات بشه

...په مادر مارو چه قربون صدقه بچش میره، میدونید چیه

...بعضی وقت ها احساس میکنم سر راهیم

مامان من برم اونور آب تو هم اینجوری قربون صدقم میری ..؟-

نه به نظر من یکم میتونیم نفس بکشیم نه افشین(بابام)—

...یعنی چی منم یکم محبت میخوام واقعا که-

بیا اینجا دخترم مگه اینکه پدرت مرده بهت محبت نکنه _

قربون دختر خوشگلم بشم ،نیشم خود به خودی داشت باز می شد ،

:که مامان زد تو برجکم با این حرفش

... افشین تو اینو زیادی لوس میکنی..از من گفتن—

. خانوم دخترمه باید لوسش کنم _

با این حرف بابام نیشم دوباره باز شد خوب الان بهتره قضیه رو بگم، بابا ،مامان میخوام یه چیزی بگم بهتون

... بگو دخترم _

بگو دخترم ،چپشده..؟—

یه نفس عمیق کشیدم و بحثو شروع کردم

خوب بابا میدونی که کنکورم کم مونده..؟-

آره ،خوب ادامه بده، _

اگه من واسه کنکورم حسابی بخونم ،در مقابلش یه چیزی ازت بخوام قبول میکنی..؟-

..تا چی باشه حالا تو بگو _

خوب میدونی که بازی های جام جهانی کم مونده و این بازی ها تو روسیه انجام میشه،-

... با بچه ها تصمیم گرفتیم که بعد از کنکور یه چند روز بریم، روسیه واسه استراحت و اینکه بازی هارو اونجا تماشا کنیم

و اینکه اگه شما بزارید؟

... لطفا قبول کن

. همیشه _

... چپی ،سه تا دختر تنها برید شهر غربت—

مادر من تفریحیه واسه استراحت ،لطفا..؟-

بابا لطفا..توروخدا چی میشه آخه..؟

. همیشه دخترم_

بابا لطفا فکراتو کن به خاطر من ،-

تا آخر هفته جواب بده

. بعد از مکئی گفت:باشه_

..؟ چی روباشه—

. عزیزم بهتره فکرامون رو بکنیم_

... الان نمیتونم جواب بدم

.اووف باشه خودت میدونی—

بعد از جمع کردن سفره و شستن ظرف ها یه شب بخیر گفتم و به سمت اتاقم رفتم تابیینم وضعیت بچه ها چطوره،

بچه ها آنلاینید؟-

من هستم ،چیشد واسه تو؟—

گفتی..؟

. آره رها،گفتم اول قبول نکرد اما ازش خواستم فکراشو بکنه اخر هفته جواب بده-

واسه تو چیشد..؟

. برای من جوابی نداد انگاری به فکر کردن نیاز داشت_

... سلام بچه ها خوب وضعیت منم عین شماست گفت باید فکرامو کنم نه گفت آره نه گفت نه —

...بعد از چت حسابی با بچه ها گوشی رو گذاشتم ساعت تا صبح خواب نمونم

پس از هزارتا فکرهای جور واجور اینکه بابام میزاره یا نه ؟

خوابم برد

..واای خاک به سرم دیرم شد

..ساعت ۷:۲۵.. الان باید مدرسه باشم.. مطمئنا نمیزارن برم تو تا الان زنگ خورده حتما

..اه تو روح همتون چرا کسی بیدارم نکرد

سریع لباسام رو پوشیدم ،کولم رو برداشتم و دوئیدم

.. پایین بعد از پوشیدن کتونی تا نفس داشتم دویدم سمت مدرسه

..واای خسته شدم یه نفس بگیرم

... باز بدوم

..خووب ۱،۲،۳..دیگه نزدیک های مدرسه بودم ولی بازم سرعتم کم نشد که هیچ تازه بیشترم شد

.. واای همه صف وایسادن چرا

.. واای ننه نمیتونم خودم رو کنترل کنم

? چرا سرعتم کم نمیشه

...چون مدرسمون شیب داشت روبه پایین سرعتم بیشتر و بیشتر شد

اوه عزتی گوریلیم که اونجاست (ناظممون)

... واای بچه ها برید اونور ...ایی نمیتونم کنترل کنم خودمو کمممک-

... همین که جلم تموم شد خوردم به عزتی اونم تق افتاد زمین منم رو اون

..اصلا یه وضعی بود

...از یه طرفم خندم گرفته بود عزتی که انقدر تمیزو مرتب بود الان توسط من خاکی شده

... چند دقیقه نفس عمیق و پر از عصبانیت کشید

:یدفعه یه دادی زد که سیخ وایسادم سرجام

.. بلندشووو دیگه از روم اه .. همه جامو کثیف کردی_

"رها"

... وای این دختر چرا هنوز نیومده ۱۵:۷ولی نیومده

... نکنه بازم خواب مونده

غزل این گوریل برای چی گفته صف وایسین؟-

..نمیدونم مثل اینکه میخواد راجب امتحان ها صحبت کنه_

اوکی، مشغول گوش کردن به صحبت های این عزتی بودیم(بخاطر زشتیش و بداخلاقیش بهش میگیم گوریل)-

:که یدفعه صدای داد اومد

. وای بچه ها برید اونور آییی نمیتونم خودمو کنترل کنم-

... عه این که کیمیاست چه با سرعت داره میاد-

... وای الانه که بیوفته رو عزتی نه

...یدفعه صدای داد عزتی بلند شد که بیچاره سریع سیخ وایساد با اون دادی که اون زد همه لال شدن

. او هو مثل اینکه داره تهدیدش میکنه

... عزتی با اون لباس های خاکیش رفت تو کیمیام دنبالش

غزل بریم ببینیم چی شد-

. اوکی، بریم _

.. پشت در دفتر وایساده بودیم و به حرفاشون گوش میدادیم

.. خانوم گفتم که از عمد نبود خوبه خودتونم دیدید-

? خوب دویدنت رو نمیگم چرا دیر میای مدرسه _

میدونی بار چندمته..؟؟

خوب در رابطه با سوال اول چون خواب میمونم،-

...و جواب سوال بعدی آره میدونم ۶بارَه _

چه حاضر جواب هم هست ..یه هفته اخراجت میکنم تا دیگه حاضر جوابی هم نکنی، _

...الان هم به اولیات زنگ بزن بیان بیرنت

" کیمیا "

. بعد از تهدید های عزتی و اخراج یه هفته از مدرسه که البته تلافیش رو سرت در میارم عزتی درو باز کردم

... که برم دیدم غزل و رها پشت درن

. خوب مثل اینکه حرف هارو شنیدید بریم کلاس کولم رو بردارم-

وای چه چیز بدی ..یه هفته اخراج اووف _

اخره رها منگل کی از خونه نشستن و استراحت کردن خسته میشه من دومیش باشم-

بچه ها بابام داره میاد_

...میبینید چه بابای خوبی دارم به مامانم نگفته و گرنه کارم ساخته بود..

...یه دفعه خشکم زد ..مات موندم ...این که مامانم پشت بابام داره میاد

. وای مامانم از دور معلومه دود از گوشاش میزنه بیرون-

. اوووه بدبخت شدی رفیق_

... فاتحت خوندست خواهر—

باز چیکار کردی زلزله که منو خواستن..؟؟_

... باباجان میبینم که با مامان اومدی دمت گرم چقدر به فکر منی تو آخه-

سلام دخترا. باز چه آتیشی سوزندی دختر که اخراجت کردن اینبار..؟؟_

. بعد از تعریف کردن قضیه مامانم یکم آرام شد که چیز مهمی نبود(مامانم رو درس خیلی حساسه)-

...خوب ایندفعه بخشیدمت دخترم ولی باید قول بدی دفعه آخرت باشه—

.. بابا ازم نخواه دفعه آخرم باشه چون سال آخرم و دیگه مدرسه ندارم-

.ولی قول میدم یکم سعی کنم احتیاط کنم.

... خیلی پرویی_

. لطف داری بابا-

.خوب ما بریم با مدیرتون صحبت کنیم شاید جای بخشش باشه—

اوکی,بعد از یه ساعت عزتی خر راضی شد اخراجم نکنه و تعهد ازم گرفت -.

... خداروشکر سال آخریم و از دست اینا راحت میشیم

..نمیدونم چرا انقدر ذوق و شوق دارم برم دانشگاه اخه خیلی ازش تعریف میکنن

... خودمو خانوم مهندس داشتم تصور میکردم که یدفعه دستمو یکی محکم کشید

ایی خدا دلایلت کنه غزل ،

.. به چی فکر میکردی سه ساعته صدات میزنم_

. داشتم خودمو خانوم مهندس تصور میکردم که تو یالغوز جفت پا پریدی وسط افکارم-

. خخخخ تو رفتگرم نمیشی مهندس—

... حالا میبینی-

. بعد از تموم شدن مدرسه با بچه ها راهی خونه شدیم

.. وقتی جلوی درمون رسیدم از بچه ها خدافظی کردم

. درو که باز کردم مامان رویه روم بود

... سلام ،میبینم که به استقبال دخترت اومدی مامان جان-

..آره با این کاری که امروز کردی بایدم به استقبالت بیام_

چیکار کردم مگه..؟؟-

..تازه میگه چیکار کردم ..ما از خجالت به مدیریت نمیتونستیم چی بگیم وایسااا تووو_

اووه مامان وایسا ،سریع دویدم تو اتاقم و درو قفل کردم و طبق معمول گفتم تا بابام نیاد پامو نمیزارم بیرون،-

هندزفری رو گذاشتم گوشم و آهنگ رو پلی کردم ،

? و به این فکر کردم یعنی میشه با بچه ها بریم روسیه

وای اگه بشه خیلی حال میده،

..اها فردا قراره کیانا بیاد ببینم چی میاره واسم سوغاتی باید حتما چیز گرونی باشه بلاخره خواهرشم

...بعد از کلی فکر کردن نفهمیدم چطور خوابم برد

:با صدای کوبیدن در از خواب بیدار شدم ،پشت سر اون صدای بابا اومد

کیمیا دخترم ، خوبی؟خوابیدی؟_

خویم باباجون ،خواب بودم-

... خوبه،بیدارت کردم شام بخوری_

. شما برید من میام-

بعد از رفتن بابا بلندشدم تختمو درست کردم و رفتم یه حمام ۱۵ گرفتم و پس از خشک کردن موهام و پوشیدن یه بلوز و شلوار از اتاق زدم ، بیرون و

..پیش به سوی یه شام توپ

به به ببینم چه کرده مامی..؟-

...اوه ته چین دستت طلا

نوش جاننت ، _

...وا این مادر ما چرا یهو مهربون شد تا الان داشت منو میزد که

..عجیبه

بعد از خوردن غذا یه تشکر از مامان کردم-

... پس از شب بخیر به هردوشون رفتم اتاقم

... خیر سرم یکم درس بخونم

هفته بعد امتحانا شروع میشه و

...بعد از اون کنکور و ااییی بدبخت شدم رسما

. بعد از حسابی خر زدن کتاب رو بستم و رو تختم دراز کشیدم

... مشغول چک کردن گوشیم بودم که خلیاش از غزل و رها بود که از وضعیت امروز پرسیدن

...بعد از جواب دادن به سوالاتشون گرفتم ، خوابیدم

... صبح هم مثل همیشه آماده شدم رفتم مدرسه تو کلاس نشسته بودیم داشتیم با بچه ها حرف میزدیم

...واای بچه ها من خیلی استرس دارم چند روز دیگه امتحان ها شروع میشه _

...بابا توأما چه استرسی این امتحان ها زیادی مهم نیست مهم کنکوره وای وای-

... کیمیا چقدر خوبه آدم عین تو این همه ریلکس باشه و اصلا واسش مهم نباشه _

کی گفته واسه من مهم نیست مهمه فقط نمیخوام استرس بیخودی بگیرم-

... وای یعنی باورم نمیشه واقعا ما بزرگ شدیم ..میریم دانشگاه .. و از دست این مدرسه راحت میشم آخ جوون-

یعنی انقدر خوشحالی دانشگاه نمیری واسه عشق و حال که اونجام امتحان میدی بلاخره..؟ _

ولی من دلم واسه مدرسه تنگ میشه واسه این لباس ها که رنگشون هر چند مضخرفه ،

... واسه شیطونیامون

..واسه اینکه تو هوای سرد و گرم صف وای می ایستادیم

... اه اه انرژی منفی نده غزل روز آخری-

..درضمن دانشگاه لاقل هر دو هفته یه بار امتحان میدن عین مدرسه نیست که هر روز هر روز امتحان

راستی کیمیا خواهرت کی میاد..؟؟ _

. گفته امروز میام-

... بعد از رسیدن جلوی درمون و خداحفظی از بچه ها با خوشحالی این که دیگه مدرسه نمیرم رفتم خونه

. همین که رفتم تو درجا لیز خوردم

ایی پام اای کمرم مامان اینجا چرا خیسه..؟؟-

. ای وای چیشد دخترم ..بزار ببینم _

آیی دست نزن درد میکنه اینجا چرا خیسه..؟؟-

.هیچی خواهرت شب میاد مهمون دعوت کردم داشتم _

. خونه تمیز میکردم سرامیک ها رو هم داشتم تمیز میکردم

... آخ مادر من آخ ببین چه به روزم آوردی آیی پام-

. بزار زنگ بزنم بابات بیاد ببریمت دکتر _

.. بعد از اینکه با خانواده رفتیم دکتر

... دکتر گفت که پات در رفته و همین که دستشو زد به پام تا باند پیچی کنه جیغم رفت هوا

..بدجور درد داشت

خوب دختر بابا الان چطوری ..؟؟_

درد زیاد داری؟؟

. خوبم بابا ولی درد دارم_

خوب پس بهتره زود بریم خونه—

.

. آره بریم

بعد از رسیدن به خونه

،با کمک بابام به اتاق رفتم و تصمیم بر این داشتم تا مهمون ها بیان یکم بخوابم ،

.. بوی بیمارستان هم بدجور حالمو بد کرد

بعد از خیر دادن قضیه به بچه ها اینکه چرا اینجوری شدم ..و اینکه شب قراره کیا بیان خونمون ...و

اینکه کدوم یکی از لباس هام رو بپوشم به خواب فرو رفتم

..تا بلکه تو خواب یکم آرامش داشته باشم

داشتم خواب میدیدم که توی

...یه جایی سرسبز پر از پرنده و پروانه و درخت و گل های قشنگ دارم قدم میزنم وایی خیلی جای قشنگیه

وایای این صدای چی بود،

... زلزله اومد حتما وایای مامانمنا

. نفهمیدم با اون پاهام چجور رفتم جلوی در همین که درو باز کردم سیلی از دختر و پسر های عمه،خاله،دایی،عمو افتادن تو اتاق

... بسم الله. اینا تو خونه ما چیکار میکن
اها یادم رفته بود اینا خونمون شام بودن
... اینجا چخبره باوا فکر کردم زلزله اومد اه بمیرید الهی جمعیا-

. آنیتا(دختر خالم):زود سریع حاضر شو خرس خانوم میخوایم بریم فرودگاه دنبال آجیبت
سامیار(پسر عموم):منتظرت نمیمونیم سریع حاضر شو
بعد همشون عین لشکر رفتن بیرون ،
... منم سریع به تیپ سفید و مشکی خوشگل زدم یکمی هم آرایش کردم و زدم بیرون از اتاق
خوب وقتی به همه سلام دادم نشستم از بابام خواستم تا با ماشین خودم بیام فرودگاه که بعد از کلی تذکر اینکه آروم برو و.. قبول کرد
...

. نشستم تو ماشین و گاز شو دادم تا رسیدن به فرودگاه

... البته با اون پام یکم سخت میشد مجبورا با پای چیم همه چی رو کنترل میکردم

بالاخره بعد از ۲۰ دقیقه رسیدم،

...چون زیادی گاز دادم مامانینا و بقیه عقب موندن

?خوب منتظر اونا بمونم یا برم

...برم بابا شاید تا الان اومده باشه

... از ماشین پیاده شدم لنگ لنگ کنان به داخل فرودگاه رفتم. اووه چقدر شلوغه اینجا

? حالا کیانا رو ما چجور پیدا کنیم

...همین جوری داشتم اطراف رو دید میزدم که یه دختر دیدم نیم رخش به من بود فک کنم کیاناست

...همین که سرشو برگردوند دیدم بله خودشه

... خوب به نظرم یه کرم ریزی کوچولو کنم

... خداروشکر منو ندید

... یواش رفتم پشت سرش و انگشتمو زدم جایی که روش خیلی حساسه کمرش همین که انگشتم خورد بهش

...از ترسش به جلو پرت شد

... داشت می افتاد

... که یه آقای خوشتیپ و خوشگل گرفتش اووه له له این کیه

نکنه دوما نمونه خخخ

:آبجیم یه تشکر کرد ازش و اون مرده که نمیدونم اسمش چی بود روبه آبجیم گفت

خوب مثل اینکه این خانوم از آشناها تون هستن خانوم ارجمند،-

نمیخواید معرفی کنید؟

...بله بله البته، ایشون خواهرم کیمیا، و کیمیا ایشونم آقای مظاهری رئیس-

خیلی خوشبختم آقای مظاهری.. نه مظاهری-

همچنین خانوم-

خوب خواهری مامانینا کوشن..؟-

عه پات چیشده؟

مامانینا با کل اقوام دارن میان تورا هن،-

. و جواب سوال دومت مامان داشت خونه تمیز میکرد سرامیک ها خیس بود لیز خوردم پام در رفت

...اها اوکی-

...عه دارن میان این همه آدم اومدن خدارحم کنه

خخخ، باید تحمل کنی امشب-

:بعد از اینکه همه لشکر پس از ماچ و خوش آمد گویی کشیدن عقب، بابام گفت

عه تو اینجا بودی..؟-

پدر مارو باش تازه میگه اینجا بودی، -

سه ساعته اینجا

.خوب خانوما آقاییون بهتره بریم-

وقتی رسیدیم پارکینگ .. بحث سر این بود که ملکه انگلیسمون (همون کیانا) با کدوم ماشین بیاد

:که کیانا آخر کفری شد و گفت

اه بابا خسته شدم... بسته... کیمیا ماشین آوردی؟ _

اره،-

خوبه پس من با کیمیا میرم _

تو راه خونه بودیم ،

...که دیدم خواهرم اصلا حواسش نیست تو رویا معلومه سیر میکنه که نیشش تا بناگوش بازه

:به نیشگون ازش گرفتم که دادش بلند شد

اه خدا بگم چیکارت کنه، چرا نیشگون میگیری؟ _

اخه حواست نبود ، راستی اون رئیسست چرا اونجور بهت نگاه میکرد..؟-

چجور نگاه میکرد ..؟؟-

... انگاری بدجور دلباخته ، و توام بدتر از اون _

ببند دهن تو کی گفته نخیر همچین چیزی نیست-

اوکی من هم گوشام مخملی ، _

... راستی یه چی میخوام بگم

بعد قضیه روسیه رفتنم رو گفتم بهش

:گفت

. فکر نکنم بابا بزاره بری، از الان دلتو خوش نکن _

. اووف منم همین فکر رو میکنم ولی قراره فردا جواب بده که ببینم چی میگه-

بعد از یه ربع رسیدیم خونه ماشین رو پارک کردم و داشتم می رفتم بالا که کیانا گفت:

!! کیمیا پس چمدونام_

.چمدونات اوناها دیگه جلوته نمیبینی_

منظورم اینه چمدونارو کی بیاره بالا..؟_

...میخوای برم بقال محله رو صدا کنم_

!.خوب خودت بیار بالا فکر کنم واقعا فکر کردی ملکه انگلیسی چیزی هستی

.باوا تو چقدر رو داری_

.بالاخره از سفر اومدم یه نفر باید بیاره بالا که کسی جز تو الان اینجا نیست_

... برو بابا_

... بیا بدونه من برمیدارم بدونه تو

این چقدر سنگینه چی گذاشتی توش ..؟؟

.وسيله هامه ديگه بالاخره يه ما اونجا بودم كلي وسيله بردم_

... همین که کلیدو انداختم صدای داد و جیغا رفت هوا

... اوه اوه کیک خوش آمد گویی بابا ماشالا

... الان اگه من بودم به استقبال نمیومدن

.بازم از همتون خیلی ممنونم ،با اجازتون من برم اتاقم لباس عوض کنم_

.. خوب منم برم لباس هامو عوض کنم_

سریع یه لباس گلپهی رنگ پوشیدم ،

... رفتم اتاق کیانا دستگیره کشیدم پایین و پریدم تو ،که بیچاره از ترسش داشت جیغ میکشید

... که تا منو دید ساکت شد

خدا نگم چیکارت کنه،_

ز هلم ترکید دختره احمق،

...خووب سوغاتی منو بده که طاقت ندارم دیگه-

سوغاتی نیاوردم برات این همه قبل رفتن لباس خریدم برات اونارو سوغاتیت بدون_

واقعا که خیلی نامردی به اونم میگن سوغاتی-

..بدون اینکه اجازه حرف زدن بهشو بدم زدم بیرون

واقعا دلم گرفت ازش ولی بیخیالش ارزشش رو نداره بهتره برم پایین

... به به خانوم مادمازل تشریف فرما شدن_

برو بابا، هی زر میزنی فکت خسته نمیشه آرمیا جان؟؟-

نه والا کجا دیدی من زیاد زر بزنم..؟؟_

:بدون توجه به حرفش رفتم پیش خاله روبه زن دایی گفتم-

زن دایی پس این زانیار کجاست ..؟؟-

تو خونه زندونیش کردم،_

یکم درس بخونه، بالاخره بعد از دائیت اون باید به کارا برسه

...مشغول بحث با بچه ها بودیم ..که یه لحظه فکرم رفت سر این قضیه که بابا میزاره یا نه

... که با صدای سرفه های یه نفر از جا پریدم

....زانیارو دیدم که با شیطننت داشت نگام میکرد

سلام کیمیای خل و دیونه چطوری؟؟_

سلام زانتیا خل و دیونه چطوری؟؟_

یه وقت کم نیاری_

نگران نباش کم نمیارم هیچ زیادم میارم تازه،-

خوب ،چطوری به چی فکر میکردی که انقدر غرق شده بودی؟؟_

با زانیار و الهه و الهام(دختر خاله های دوقلوم که همسن خودمن)چون راحت_

بودم قضیه رو بهشون گفتم و هر کدوم یه چیزی گفتن اینکه میری،نمیری،

واای همین که قضیه رو بهشون گفتم بدفعه سه تاشون همزمان گفتن چییی؟؟

. همچین بلند گفتن که توجه بقیه رو هم جلب کردن

.. دیگه هیچ حرفی نزدیم تا بعد از اینکه شام خوردیم و ظرف هارو با کمک دختر ها شستیم

.. دخترها من برم به عموم یه سلام بدم مثل اینکه اومد-

عه زانیار عمو کو پس؟؟_

... عموتون رفتن جایی که همه تنها میرن شما هم نمیتونی بری پیشش_

..تازه چون کارای شرکت زیاد تو شرکت زیاد نمیچسبه بهش میاد خونه دلی از عزا در میاره

.بی حیا خجالت اعتیاد نمیاره یکم بکش-

..من جنبه ندارم زیاد بکشم معتاد میشم_

احمق روانی_

چیزی گفتی..؟_

!!..چیزی شنیدی-

.اگه شنیدی گفتم

اخلاق منو زانیار همینه وقتی همو میبینیم فقط کلکل می کنیم ولی خیلی دوش دارم همیشه عین یه برادر پشتم بوده

کیمی هوووی کیمی کر شدی الوووو دختر عمه منگل و خل و چل_

تصمیم گرفتم جوابشو ندم تا بلکه لال بشه

چیه؟؟؟-

.. هیچی بابا از دستشویی اومد مگه نمیخواستی بری بهش سلام کنی_

?خوب من رفتم بعد از سلام کردن به عمو و اینکه کلی حالم رو پرسید هی میگفت: _یات چیشده-

... رفتم پیش بچه ها داشتیم گپ میزدیم که آبجیم با یه چمدون اومد پایین از دستش واقعا دلخور بودم

بله میخواست سوغاتی هارو بده همه رفتن جلو الا من

.. برای همه مردا و پسرا بلوز آورده بود واسه دخترها و زن ها هم پیراهن واسه بابام یه کت و شلوار شیک

...واسه مامانم هم یه لباس مجلسی خیلی خوشگل

... هه فقط واسه من نیاورده

.. دیدم یکی بغلم کرده بله خودشه

آبجی جونم چرا قهره با من ها ، _

فکر کردی واست سوغاتی نیاوردم ..؟

. به چمدون متوسط گزاشتم جلوم

.. اینم تمام سوغاتی تو_

...واای سوغاتی اونم یه چمدون از کنجکاوای سریع بازش کردم که باعث خنده بقیه شد

واای لباس خونگی و مجلسی،

. کفش و کیف و از همه مهم تر یه گردنبند که اسممو روش نوشته بود

.واای خواهری مرسی به ماچ آب دار از گونش کردم که صداش بلند شد-

. اه اه تف مالیم نکن_

بعد از اینکه سوغاتی هارو دادن،
همه با شوخی و خنده رفتن خونه هاشون و منم رفتم اتاقم
چمدونم رو بیه گوشه گذاشتم تا فردا وسایلارو بردارم
.. لباس هام رو عوض کردم و پریدم تو تخت..
.. خدارو شکر تخت تاحالا سالم مونده با این پریدنای من
از خستگی زیاد نفهمیدم چجور خوابم برد

... صبح زودتر از همه بلندشدم تا یکمی درس بخونم خیر سرم دوروز دیگه امتحان هام شروع میشد

مشغول درس خوندن بودم که صدای در زدن اومد و پشت اون صدای آبجیم

... خرس خانوم بلند نشدی هنوز ساعت ۱_

جملش تموم نشده بود درو باز کرد اومد تو

... عه بیداری_

والا تعجب کردم اول اینکه زود بیدار شدی، دوم اینکه داری درس میخونی والا جای تعجب داره

امتحان ها نزدیکه واسه همون میخونم،-

راستی بابا خونست..؟؟

آره خونست مامان هم عمل داشت رفت_

... خوب برم با بابا حرف بزنم-

بعد به همراه کیانا اومدیم پایین رفتم روبه بابا که داشت تلویزیون نگاه میکرد، نشستم

بابا، بابایی، تصمیمت رو گرفتی؟؟-

...توروخدا بزار برم یه چند هفتست زیاد نیست

..لطفاً

. لطفاً جواب بده

...خوب ما با مادرت تصمیمون رو گرفتیم، مادرت راضی نمیشد و اینکه_

!!نگو که نمیزارید-

... خوب قبول میکنم، اما به شرط اینکه مواظب باشید اونجا _

والای قبول-

کردی،

. یوووووو عاشقتم بابا هووو بعد دست کیانا با بابا رو گرفتم آوردم وسط تا قر بدیم

دیونه ایی تو دختر خخ _

...بعد از حسابی قر دادن رفتم بالا تا با بچه ها قرار بزارم تا رودرو بفهمم پدر اونا چی گفته

خوب الان ساعت ۲

... برای ساعت ۶ قرار گذاشتیم

... خوب وقتم زیاده اول رفتم چند تا خوراکی آوردم بالا و لب تاپ رو روشن کردم و یه فیلم کمدی گذاشتم

...قبل از اون گوشی رو گذاشتم، ساعت تا اگه یه وقت خوابم برد بیدار بشم

... والای انقدر خندیدم که اشک از چشمم سرازیر میشد

?..حالا این زنگ رو من برای چی گذاشته بودم-

.اهاا ای داد امروز با بچه ها قرار داشتم.

ساعت چنده ۱۰:۱۵ها خوب هنوز وقت دارم اول رفتم یه حموم ۲۰ دقیقه ایی گرفتم و بعد از خشک کردن موهام نوبت میرسه به جای ...سخت انتخاب لباس حالا ما دخترا اگه یه بازار پر لباس داشته باشیم بازم تو پوشیدن لباس مشکل داریم

... یه شلوار مشکی لوله ای با یه مانتو سبز جلو باز و یه شال هنرمندی سبز و کیف و کفش مشکی خوبه

. یه آرایش کوچولو کردم و با دو رفتم پایین و به سمت ماشین نازنینم رفتم درو با ریموت رو زدم

.خوب ساعت ۴:۵ وقت زیاد ندارم اول رفتم دنبال غزل که خونشون نزدیک بود بعد از تف و ماچ و بوس راه افتادیم

. چشم سفید تیپ قرمز سفید زده بود بعد از اینکه رها رو سوار کردم دیدم خیلی ساکتن

... احتمالا آرامش قبل از طوفانه

..بیدفعه دو نفری ریختن سرو کلم یا خداا

رها همونطور که گوشم تو دستش بود گفت

خوب فکر نمیکنی خیلی زود اومدی خانوم..؟؟_

منم با خونسردی کامل گفتم

... نه جیگر گفتم زود بیام آفتاب نخوره پوستتون خراب میشه ، اونوقت میمونید تو دستم کسی نمیداد بگیرتتون-

. میتراشین بدبخت میشم

همینجور داشتم چرت و پرت میگفتم ،

... که با کوبیده شدن یه چیزی به سرم لال شدم بعلمه غزل خانوم با اون کیفش زد تو سرم

.غزل جان اینی که الان زدی کله بود یه وقت دیدی مرگ مغزی میشم بدبخت می شید،بی کیمیا می شید-

... افسردگی می گیرید دست به خودکشی میزنید نکن خواهر من قیاحت داره

اوووی کیمی پیاده شو باهم بریم ماشالا کم نیاری ،_

سه ساعته سرکوچه وایسادم پاهام خشک شد

،خانوم هم اصلا به روی مبارکش نمیاره

.به جان خودم نه به مرگ این رها پام در رفته نمیتونستم زیاد گاز بدم-

خفه بابا از جون خودت مایه بزار ،_

. بعد از اینکه قضیه پامو گفتم

.به سمت کافه رفتیم و بعد از سفارش هامون اونا گفتن که پدرهاشون اجازه رفتنو دادن

خوب کیمیا بابای تو چی گفت؟_

خواستم یکم اذیتشون کنم

بچه ها اجازه نداد بعد قیافمو ناراحت کردم-

?یعنی چی یعنی کنسله اه عمو اینجوری نبود ،چرا اینجوری کرد_

شوخی کردم میزاره-

الهی بری زیر تریلی فکر کردم نمیزاره—

... دختره بوزینه احمق_

:بعد از شوخی خنده رها گفت

. کیمی بپر حساب کن_

...خجالت بکشین من از همه کوچیکترم غزل بپر حساب کن-

مدیونید اگه فکر کنید من حساب می کنم،—

رها برو حساب کن_

واچه حرفا و شروع کرد من که واستون جیک جیک میکنم_

...خواست بقیشو بگه که پریدم وسط حرفش

. خیلی خوب ناخون خشکا من حساب میکنم-

بعد از حساب کردن

.. به خداحفظی و تشکر از محمد از کافه زدیم بیرون

... یه لحظه به خودمون نگاه کردم خخ شبیه سه تفنگدار شدیم.

بعد از رسوندن بچه ها پیش به سوی خونه ،

عه مثل اینکه مهمون داریم ،
دوتا کفش مردونه جلوی دره ،

باز که شماها اینجاید ..؟؟چیشده طاقت نیاوردید شما دوقلوها ؟-

زانیار گفت:

نخیر نیومدیم تورو ببینیم که اومدیم عمه مونو ببینیم_

آرمیا:

... البته که اینطوره—

..حالا بریم شام بخوریم بعد حرف می زنیم-

..رفتم دیدم کیانا میزو چیده بابا این دیگه

. می بینم آب و هوای اونور بهت ساخته خواهر آخه کار میکنی-

.خودتو لوس نکن ،بشینید بچه ها_

بعد از اینکه شام خوردیم منو کیانا ظرف هارو جمع کردیم و شستیم ،

... وبعد رفتیم پیش زانیار و آرمیا نشستیم

..قضیه رو بهشون گفتم اینکه بابام اجازه داد و اونا هم کلی خوشحال شدن

مشغول گپ زدن بودیم که زنگ به صدا در اومد از زنگ زدنش فهمیدم اون دوقلوهای بی در و پیکرن همون الهه و الهام خودمونو
... میگم

.معلومه باز فضولیشون گل کرده

رفتم درو باز کردم و وقتی اومدن تو حیاط و کفشارو دیدن فهمیدن مهمون داریم

... سلام کیمی_

نمیگی ماخونه ایم زنگ بز نیم دختر خاله های گل مون هم دعوت کنیم

..سلام الهه خر اولاً اینکه کوری نمی بینی مهمون هست ثانیاً من که میدونم واسه فضولی اومدید_

حالا الهه رو بیخی کیمی مهمونتون کی هست؟_

آرمیا و زانیار پسر عمو هام-

: الهه و الهام هر دویا هم گفتند

چی؟؟؟_

. زهر، کر شدم .. خوب انگاری کی هستن حالا .. بیاید تو-

:الهه گفت

... نه خدا خیرت بده_

یه وقت میایم تو سوتی اینا میدیم آبرومون میره

...بعد از اینکه اون دوتارو بدرقه کردم

تا اومدم در راهرو باز کنم. دیدم یکی پشت دره..و کسی نبود جز زانیار،

به تو یاد ندادن نباید گوش وایسی؟؟-

.حالا ادب رو ول کن ولی این دختر خالت الهه بچه باحالیه_

.هووی دور الهه رو خط بکش که الی همچین دختری نیست-

تو چرا زود جبهه میگیری_

... درضمن کی گفته الهه همچین دختری.

بعدشم من مگه گفتم واسه دوستی می خوامش

نگو... ازدواج که تو عمرا بتونی ازدواج کنی-

اونوقت چرا؟؟_

چون میشناسمت..تا الان کلی دوست دختر جور واجور داشتی و داری و اگر بتونی ازدواج کنی این اخلاق دوست دختر داشتن از -
سرت نمی افته و فقط زندگی یه نفرو تباه میکنی

یعنی هر کی دوست دختر یا دوست پسر داره نمی تونه ازدواج کنه؟؟_

..به نظر من که راحت تره. اینجوری می تونه خواسته های همسرشو با استفاده از تجربیات این دوستی ها اجرا کنه

بابا فیلسوف ..بریم تو بعد زر بز-

... بی ادب_

وقتی رفتیم تو کیانا گفت

الهه،الهام بودن؟؟—

آره اومده بودن یه سر بهم بزنین...سلام رسوندن-

...پاشو بریم آرمیا_

کیاناگفت:

کجا بابا حالا نشستید_

نه فردا کلاس دارم شاید رفتم_

خخخ تازه میگه شاید.. ببینم تا الان چند تا کلاسات رو رفتی ؟-

زیاد نه حال داشته باشم می رم_

...بعد از بدرقه کردن ،این دوتا یه شب بخیر به آبجیم گفتم و رفتم تو اتاقم

...وقتی رفتم تو تختم چشمم باز نمیشد از بی خوابی

...واسه همین به بچه ها زنگ نزدم فردا می بینمشون و واسشون تعریف می کنم و به چند ثانیه نکشید که خوابم برد

...شیش هفته بعد

. بلاخره روز کنکور فرا رسید و من تو این شیش هفته غیر از تست زدن و با بچه ها درس خوندن کار دیگه ای نکردم

ساعت ۴:۰۶ بلند شدم تا از خواب مامان و بابا رو بلند کنم ،
بعد از اینکه از پشت در صداشون کردم به اتاق خودم رفتم تا آماده بشم ،
یه شلوار مشکی با مانتو سرمه ای که کمر طلایی میخورد با مقنعه مشکی و کوله کوچیک مشکیمو هم برداشتم
.... و توش یه مداد، پاکن و تراش گذاشتم و از اتاق زدم بیرون

در کمال تعجب دیدم مامان و بابا با آرامش دارن صبحونه میخورن

با عصبانیت گفتم:

... به به دخترتون داره از استرس میمیره اونوقت شما اینجا نشستید با آرامش دو لپی صبحونه میخورید-

بابا با آرامش خاص گفت:

... بیا صبحونه بخور دخترم حالا زوده-

الان ۷ امتحان شروع میشه

. بیا یه لقمه بخور ی وقت سر امتحان حالت بد میشه

... نه صبحونه نمی خورم چیزی از گلوم پایین نمیره میرم پیش غزل-

. جلوی در خونشون بودم که صدای صحبت می اومد. فالگوش و ایسادم تا ببینم اینا چی میگن

... مامان جان تو الان به من میگی زودباش الان میرم می بینم کیمیا حاضر نیست..رها هم که بد تر از اون—

پشت سرش صدای خاله اومد که می گفت:

انقدر پشت سر دوستات حرف نزن ،—

... ون کیمیایی که من می شناسم الان حاضر و آماده منتظر توعه و رها هم جلوی در منتظرتونه

باشه الان میرم می بینم بهت ثابت می کنم_

. بعد صدای پاهاش که به سمت در میومد اومد

.منم از عمد اینکه ضایع بشه جلوی دروایسادم تا رخ به رخ باشیم

...وقتی غزل درو باز کرد و منو دید از ترسش یه هینی کشید و بعد شروع کرد به غرغر کردن

ای تو روحت کیمیا که عین جن ظاهر میشی،_

?حتما حرفامون رو شنیدی

اینجوری وایسادی جلوی در

.سلام خوبی رفیق گلم من حاضر نیستم حالا-

کوفت برو عم تو ضایع کن_

.فعلا که دارم تو رو ضایع می کنم،من برم ببینم ماماینا حاضرن سر امتحان میبینمت بای-

رفتم خونه دیدم بابا داره کفشاشو میپوشه

پس مامان کجاست؟-

.مثل اینکه مطب مشکل پیش اومد میره مطب ،خوب بریم سوار ماشین بشیم_

.بلاخره کنکورم با هزاران استرس و رنج تموم شد

و موند جوابش که سه هفته دیگه معلوم می شد ،هر سه تامون امتحانو خوب دادیم

بعد از اینکه بابا منو رسوند خونه ،

..تصمیم گرفتیم بخوابم چون این چند وقته خواب درست و حسابی نداشتم

(دوستان بخش اصلی داستان از فردا شروع میشه و داستان پر از هیجان میشه)

بلاخره بعد دو هفته وقت رفتنمون رسید،
تو این دو هفته کارای رفتنمون رو پدرهامون انجام دادند ،

.... والان تو فرودگاهیم تا با مامان و باباهامون خداحفظی کنیم
... و اینکه سرتون رو درد نیارم از گریه های مامان ها و نصیحت های پدرها هیچی نمیگم

.... پس از پنج دقیقه پروازمون رو اعلام کردند و ما دوباره خداحفظی کردیم

.و با بچه ها به سمت هواپیما حرکت کردیم

رها گفت:

.خوب بریم صندلی هامون رو پیدا کنیم_

... آره بریم-

یهو رها ایستاد

.رسیدیم ،همینه_

!چی همینه رها جان؟؟—

...بابا صندلی هامون رو میگم دیگه غزل منگل_

. خپب پس بشینیم ... رها سمت پنجره من وسط و غزل هم کنار هم نشستیم-

:چند دقیقه نگذشته بود که غر و غرهای رها باز شروع شد

اه حالم بده،_

دارم میارم بالا،

.حالت تهوع دارم

:آخر غزل خسته شد و گفت

رها جان خفه میشی یا خفت کنم_

...خوب دارم میارم بالا رو تو بیارم بالا_

رو من نه رو ماتتو کیمی بیار بالا_

اه خفه شو حالمو بهم زدی-

همینجوری مشغول و جرو بحث بودیم که صدای مردونه ای شنیدیم

... خانوما ، اینجا صندلی های ما سه نفره_

نخیر آقا شماره رو اشتباه فهمیدید-

یه پسر که چشمای مشکلی داشت گفت

نخیر خانوم شماره درسته ، شماره شما اشتباهه_

:غزل با عصبانیت گفت

. یعنی ما انقدر بی سوادیم که شماره رو نمیتونیم بخونیم_

:همون پسره گفت

.خانوم ما منظورمون همچین چیزی نبود ولی انگاری چشاتون مشکل داره_

....غزل از عصبانیت درحال انفجار بود

:یکی از خدمه ها اومد و روبه ما گفت

مشکلی پیش اومده ؟_

.بله شماره های صندلی ما با شماره های صندلی آقایون یکی هست-

بیخشید اسماتون؟_

کیمیا ارجمند،-

رها سماواتی،

غزل هدایتی

:بعد به به نفر پشتخط چیزی گفت و روبه ما گفت

. شماره ی صندلی های شما ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰ هست _

.و برای آقایون این صندلی ها است

چی!! یعنی چی؟-

رها مگه شماره ها این نبود؟

.بخدا به من همینو گفتن_

:غزل گفت

... یعنی ضایع شدنمون تا چه حد—

از صندلی ها بلند شدیم،

.... ،نگاهی به پسرا انداختم که با غرور و پوزخنده دارن مارو نگاه می کنن

.همین که نشستیم تو صندلی هامون غزل از خنده و بیره میرفت دلپاشو نمیدونم

:یکی از خدمه ها جلو اومد و گفت

چی میل دارین؟_

.بعد از مشورت با بچه ها سه پرس کباب سفارش دادم

.همین که غزل خواست بلندشده هدفونش رو از کیفش در بیاره گارسون سفارش هارو آورد

:رها گفت

...از قیافش معلومه خوشمزست_

. ،رها جان جلوی توام آشغال بزارن باز همین جمله رو میگی-

اه چننش حالمو بهم زدی،—

. بابا دارم غذا میخورم

:خوب باشه باوا ،بعد روبه رها گفتم-

هستی حال ضایع شدنمون رو از پسرا بگیریم؟؟ _

. دیدم جواب نمیده،معلومه که کلا اون دنیااست

:روبه غزل باز همین سوال رو پرسیدم که گفت

.پایه ام فقط چیکار کنیم بعد از اینکه نقشمو گفتم وقت اجراش رسید _

. یه ذره از غذاش مونده بودگوجه رو له کردم و بشقابو دادم دستش تا نقششو اجرا کنه

... غزل بلند شد و داشت از کنار پسرا رد می شد که بشقابشو کج کرد و غذا ریخت رو پدونه از اون پسرا

... دوستاش که مخاطب قرار داده بودنش

صداش میزدن:ماهان ،ماهان خوبی؟؟

:اون پسره که اسمش ماهان بود رو به غزل گفت

... خانوم حواست کجاست؟ببین چه به روز لباسم آوردی _

-

:غزل گفت

شرمنده ناخواسته بود _

بعدش اومد نشست سر جاش و دوتامون زیر زیرکی می خندیدیم ،

...بعد از حدوداً ۳ ساعت یا بیشتر رسیدیم روسیه

. هی رها، غزل بیدار شدید رسیدیم-

بعد از اینکه کیفم رو برداشتم همین بلندشدم خوردم به یکی از اون پسرا که چشمای خیلی خوش رنگی داشت و جذبه خاصی داشت

آقا حواست کجاست؟-

خانوم تو خوردی به من بعد اونوقت از من می پرسی؟ _

... یواش با خودم گفتم چقدر این بشر پروئه-

چیزی گفتید؟—

. چیزی شنیدید؟ اگه شنیدید گفتم-

... بعد عین خودش پوزخنده زد و از هواپیما پیاده شدیم

با بچه ها به سمت هتلی که بابا اینا از قبل رزو کرده بودن رفتیم ،

. بعد از حدوداً ۵ دقیقه رسیدیم

غزل گفت:

اوووه له له چه هتل شیکِ—

.. ببند نیشو الان میگن ندید بدیدن-

... به سمت پذیرش رفتیم و چون زبان روسی بلد نبودم از برنامه داخل گوشیم استفاده کردم و کارت اتاقمون رو گرفتم

...همین که وارد اتاق شدیم هر کدوممون یه جا ولو شدیم

...و از خستگی زیاد به خواب فرو رفتیم

... اه کیمی بلندشو دیگه_

... ولم کن دیگه ، خوابم میاد خستم، کمرمو یه ذره مالش میدی ایول درد داره-

:غزل همونطور که حرص می خورد گفت

. که مالش بدم ، آره باشه_

.چند ثانیه نگذشته بود که پیراهنمو داد بالا منم گفت مالش می خواد بده دیگه ،یه لبخند اومد رو لبم که یه لحظه بدنم سرد شد

.واای یخ زدم ، غزل ایکیبری یخ میندازی رو من میمون اییی وایسا ببین چیکارت میکنم-

... خخ منم همین الان می ایستم نه جونم_

همینجوری داشتیم دنبال هم می دویدیم ،

. غزل رفت بیرون منم پشت اون رفتم بیرون

.وایسا ،ببین غزل با زبون خوش میگم وایساببینم_

...نچ جرأت داری بگی_

...جملش تموم نشده بود که خورد به یه پسره

...وایسا ببینم این قیافش چقدر آشناست

...اها همون پسره بود که غزل روش غذا ریخت

. خوب اینجا چیکار می کنه

...اومدم بپرسم ازش که دیدم این دوتا غزل با همون پسره که اسمش فهمیدیم ماهانه محو هم شدند

.یه سرفه الکی کردم بلکه ازهم چشم بردارند

... اهییی اهییی-

نه بابا کرن مثل اینکه بزار صداشون بزنم صدامو یکم بردم بالا و گفتم

... الوووو کجایید-

اینو که گفتم سریع از هم چشم برداشتند و جدا شدند

... شکر خدا_

ماهان گفت

بیخشید شما اینجا چیکار می کنین؟؟_

. منم دقیقا می خواستم همین رو بپرسم-

. خوب هتل ما اینجاست ، واسه همون_

... شوخی می کنی؟؟ امکان نداره، هتل ما هم اینجاست-

. عه چه جالب ، خوب خانوما به امید دیدار_

بعد از رفتن پسره غزل گفت

وای دیدی چه جیگر بود وای اون چشاش خیلی آرامش بخش بود

? غزل چی داری می گی واسه خودت-

? هوی غزل حواست کجاست.

...نه بابا معلوم نیست کجا سیر می کنه ولش دستشو گرفتم بردم تو اتاق

... پس این رها کو

:همین رو که گفتم به نفر از پشتم گفت

... پخخخ_

... وایای درد بی درمان بگیری رها-

:غزلم پشت سر من گفت

. الهیی خودم کفنت کنم، زهلم ترکید گوریل_

... خوب بابا بسته، دیدم حواستون نیست خواستم یه تنوعی ایجاد کنم_

. بی خیال اینا بریم بیرون بگردیم

... اوکی بریم-

. بچه ها چی بپوشم—

. به نظر من یه تیپ ساده بزن غزل_

اره نظر منم همینه،-

نظرتون چیه باهم ست کنیم؟

. وایای آره ست کنیم—

خوب پس اون پیراهن آسین بلنده قرمز و مشکی تون هست چهار خونه ای اونو با شلوار مشکی و کتونی قرمز با کلاه کپ های
. مشکیمونو بزاریم

... وایای عالی میشه_

... بعد از اینکه لباسمونو پوشیدیم

... به آرایش خیلی ملایم در حد خط چشم و رژ و ریمل کردیم

... وقتی کامل آماده شدیم یه نگاه به خودمون کردیم و خندمون گرفت

.. فقط تفنگ کم داشتیم

. خوب بریم-

... پولامون رو با گوشی هامون رو گذاشتیم تو جیب شلوارامون

بچه ها اونجا رو، اینا اینجا چیکار می کنن؟_

... به جایی که رها گفت نگاه کردیم که همون پسرارو دیدیم، و به رها قضیه رو گفتیم

داشتیم از جلولوشون رد می شدیم،

: که بدون از اونا که چشمای مشکمی داشت گفت

. خانوما میاین مسابقه تیر اندازی، البته بعید می دونم بلد باشید پشت حرفش پوزخنده زد_

: رها که حرصش گرفته بود

... بنظر من از الان واسه باخت خودتون رو آماده کنید هه_

می بینم خانوم ریزه_

... ریزه عمته حد خودتو بدون آقا موشه هه_

. دوستای پسره با زدن این حرف از زیون رها خندشون گرفته بود

:ماهان

می بینم که برای اولین بار ضایع شدی آقا امیر خخخ_

... ببند نیشتر_

خوب بریم واسه بازی و تماشای باختتون-

:ماهان

... خوب اول آشنا بشیم باهم من که میدونید ماهان، اینم امیر و به این پسره داداش آرشل_

:غزل

. من غزل و بعد به رها اشاره کرد رها و این خواهر گلم هم کیما_

:هر سه باهم گفتند_

خوشبختیم_

:ماهم باهم گفتیم

. همچنین_

:امیر

خوب پیش به سوی مسابقه، راستی شماها واسه تفریح اومدید روسیه؟_

:رها

هم واسه تفریح هم واسه تماشای بازی های جام جهانی، شما چطور؟_

...ماهم مثل شما_

:اون پسره که اسمش آرشا بود گفت

بریم_

.همه موافقتمون رو اعلام کردیم

...وقتی رسیدیم از تیم پسرا آرشا انتخاب شد و از بین ماها

:رها گفت

کیمی بنظرم تو برو از بچگی نشونه گیریت خوب بود-

:غزلم پشت سرش گفت

. آره تو برووو—

...بلاخره با اصرار بچه ها قبول کردم

. همگی سکوت کرده بودیم و من و آرشا نگاهمون رو از نقطه تیر برنمی داشتیم

:امیر

. نه آقا اینجوری نمی شه، باید شرط بندی کنیم_

:رها

اونوقت سر چی؟؟—

. کسی که برنده شد اینو باید انتخاب کنه_

.اوکی خوبه، همه موافقت خودشون رو اعلام کردند—

تیراندازی رو اول آرشا شروع کرد که مستقیم خورد به هدف، دومیش هم همینطور، فقط سه تا دیگه مونده بود دوتای بعدی رو هم به همین روال زد، برگشت به نگاه بهم کرد و به پوزخنده زد

... فکر کرد عصبی می شم اما منم پوزخنده زدم و تعجبش بیشتر شد

خوب تیر آخر....داره میره و یووووووو به امتیاز کم شد

... به به می بینم نتونستی بزنی آقای خودشیفته هه-

. خانوم کوچولو حالا شما نزدی و نتیجه هم مشخص نیست_

بالخره شروع کردم سه تاش به هدف خورد و موند دوتا تیر آخری که بدونشون رو زدم باز به هدف خورد،

... یوهوو جونمی جون

خداکنه بتونم این آخری رو هم بزنم و پز این پسره از خودراضی رو بخوابونم زمین

و....

...خورد به هدف خورد ،انقدر خوشحال شده بودم که به غیر از بچه ها حتی ماهانم بغل کردم که بیچاره کپ کرد

ماهان:

خوب شرطتت چیه آبجی؟-

اوووم...خوب من تو اینترنت تو روسیه یه جنگل خوشگل و سرسبز دیدم و دوست دارم برم اونجا...و شرطم اینه مارو ببرید -
...اونجا

غزل:

چی؟؟؟؟—

روسیه بریم جنگل؟؟؟

... مگه شماله امکان نداره من نمیام

رها:

. من پایه ام

:امیر و ماهان

. ماهم هستیم

:آرشا

. منم هستم

... و تصمیم بر این شد فردا صبح بریم

وقتی رسیدیم تو هتل از پسرها خداحافظی کردیم و رفتیم اتاقمون ،
همین که پامون رو گذاشتیم ، اتاق غرغره‌های غزل شروع شد که آره من نمیام و کیمیا مرض داری تو کشور غربت بریم تو جنگل

من و رها بدون گوش دادن به حرف های اون پریدیم تو تخت تا خوابیم
. ولی مگه لال می شد

... ببند دهننتو دیگه غزل تا بکپیم_

...صبح روز بعد

...هی بچه ها بلند شدید دیگه اه هنوز خوابیدن که-
نه مثل اینکه اینجوری نمی شه باید برم وسط تختشون و داد بزنم
جییییغ-
یا امام زاده عباس ،_
یا خدا زلزله اومد ،
کیمیا یه چیزی بگو چپشده ، تو چرا حرف نمی زنی وایی غزل چرا خوابیده ؟؟؟
... نکنه مرده وایی غزل

... یه دفعه صدای در اومد درو هنوز کامل باز نکرده بودم که شخص پشت در ،درو کوبید محکم خورد بینیم

آخ کی بود؟-
خدا نکشتت بینیم اومدم درو ببندم که دوباره یدفعه در باز شد و تققق ،خورد بینیم
.... آه بینیم وایی-
... می ترسیدم دوباره یواش ببندم ،بخاطر همین این بار محکم بستم ،که صدای آخ یه نفر از پشت در اومد

. وای اینکه آرشا ولی اینجا چیکار می کنه اینم با این ریخت یه شلوارک و زیر پیراهن مشکی

تو اینجا چیکار داری؟-

خوب با بچه ها داشتیم حاضر می شدیم که صدای جیغ از اتاقتون شنیدیم فکر کردیم ، _

یه چیزی شده تا بیاییم کمک کنیم ،خوب چی شده بود ؟

. هیچی بچه ها بیدار نشدند جیغ کشیدیم بلکه بیدارشن-

.آها اوکی ،من رفتم اتاق حاضر شم یه نیم ساعت دیگه لابی هتل باشید_

...اوکی-

. وقتی رفت رفتم تو اتاق که دیدم این پسرا دست کمی از آرشا ندارن سر و ریختشون...ولی اینا چرا هنوز اینجا

خوب آقایون بنظرم بهتره برید ،-

... بعد با چشم به سر و ریختشون اشاره کردم

. خدارو شکر منظورمو گرفتن و با یه خداحافظی دمشون رو گذاشتن رو کولشون رفتن

.کیمیا میمون اول صبحی جیغ می زنی—

.تو وایسااا ببین چیکارت می کنم—

. بعد از اینکه از بچه ها یه کتک درست و حسابی خوردم

... ،مشغول حاضر شدن شدیم

... و اما در پارت بعدی بخش اصلی داستان شروع میشه

من آماده شدم،-

شماها حاضرید؟

رها گفت:

منم حاضرم، غزل بدو_

... بابا به دقیقه وایسید این رژ رو بزنم—

خوب.... کارم تموم شد بریم—

یه نگاه به تیپ هامون انداختم،

...من یه بلوز آستین دار سفید با شلوار لی آبی و کفش اسپرت سفید

... آرایش هم یه خط چشم با یه رژ گلبهی

رها هم یه بلوز آسین دار زرشکی با شلوار سفید و کفش زرشکی و یه نمه آرایش کرده بود مثل من اما رژش زرشکی بود و خیلی ..قشنگ شده بود

غزل هم که ماشا..ه انقدر به خودش رسیده بود یه شلوار جین مشکی با تیشرت سفید و کفش اسپرت سفید، آرایش هم در حد یه خط ... چشم و کرم و رژ بود

الووو کجایی؟؟؟ کیمی_

ها... چیه؟؟-

سه ساعته داریم صدات میزنیم تازه میگه چیه؟—

کجا سیر می کردی؟

...هیچی بابا داشتم به تیپ هامون نگاه می انداختم-

خوب بریم.

بعد از اینکه از اتاق بیرون در اومدیم... به سمت لابی رفتیم، وقتی پسرارو پیدا کردیم به سمتشون رفتیم هر سه همزمان باهم بلند شدن...

...سه تامون بهشون سلام کردیم که

...یه جواب آروم دادند و ماهاان چرا اینجوری غزل رو نگاه می کنه

...اوه له له نکنه عاشقش شده خخخ

... و این امیر بدتر از اونه که... باوا اینا خل شدن آرشا از همشون سالم تره

یه نگاه بهش انداختم که دیدم داره من رو نگاه می کنه

... آرشا-

الووو بابو کجارو نگاه می کنی؟؟؟

ها، چیه؟ چیزی گفتی؟_

بی خیالش، خوب این داداشات چرا اینجورین؟-

نگاهشون رو ببین؟

... الان درستش می کنم_

. بعد یه پس گردنی به هر کدومشون زدکه من جای اونا گردنم درد گرفت

ماهان:

... آخ بشکنه دستت آرشا، گردنم آخ_

امیر:

... آخ گردنم رگ به رگ شد آخ دستت بشکنه—

آرشا:

زیاد زر نزنید، _

بریم

همه موافقتشون رو اعلام کردند،

به سمت خروجی رفتیم و سوار تاکسی شدیم،

... ما چون روسی بلد نبودیم آرشا صحبت می کرد و آخر با هزار زور و زحمت رسیدیم

امیر:

... وای کیمیا دمت گرم ... عجب جای قشنگی _

غزل:

... وای خدا چقدر خوشگله —

تو نبودی دیروز غر میزدی، که من نمیام و این حرفا-

پشیمون شدم، _

... باوا من نمی دونستم این همه قشنگه

. بعد از این حرفش صدای واق واق از پشت سرمون شنیدیم ... یا خدا این دوتا گرگن یا سگ

غزل:

. وای ننه ... بچه ها حلالم کنید بعد شروع کرد به دویدن _

... همه پشت سر غزل شروع کردیم به دویدن و اصلا به هیچ جا نگاه نمی کردم فقط می دویدم

"رها"

...همینجوری داشتم می دویدم که یه چیزی محکم از بالا خورد تو سرم

...بعد از اون درد بدی تو سرم پیچید و بعد بیهوش شدم

...۳ساعت بعد

... با احساس نوری که تو چشمم میخورد چشمامو باز کردم

دستمو جلوی چشمم گذاشتم و بلند شدم،

...وقتی دستمو از رو چشمم برداشتم دیدم خونیه

...یا خدا این خون دیگه چیه

یهو همه چی یادم اومد مثل جن زده ها بلند شدم،

... خدای من بچه ها کجان...وای گم شدیم

...یهو دیدم از پشت سرم چیزی تکون خورد کنار وایسادم و گارد گرفتم اگه یه وقت یه چیزی باشه بزدم

...چون کاراته کار بودم ضربه زدنم عالیه

...خدا کنه حیونی چیزی نباشه، چون رسما سخته میزنم

...وقتی از پشت بوته ها در اومد شروع کردم به زدنش که یدفعه صدای آخ کشیدنش بلند شد

... عه این صداش چه آشناست دست از زدن برداشتم و یه نگاه بهش انداختم ...عه این که ماهانه

آخ رها خدا نگم چیکارت کنه ببین چه به روزم آوردی آییی کمرم، _

. بابا دختر این همه زورو از کجا در آوردی

. والای ماهانی ببخشید داداش اصلا حواسم نبود تویی _

حالا اینارو ببخمال، هر چقدر دنبال بچه ها گشتم پیدا نکردم تو پیدا کردی؟_

...با حالت مسخره گفتم: آره پیدا کردم تو جییم قایمشون کردم-

بعد قضیه بیهوش شدنم رو بهش گفتم و پشت این حرفم زدم زیر گریه

ماهان من میترسم، اتفاقی واسشون افتاده باشه چی؟_

بسته بابا نفوس بد نزن، بلندشو باید دنبالشون بگردیم_

بلندشدم و همزمان به این فکر می کردم که غزل و کیمیا چیزیشون نشده باشه،

...فکرش هم حتی واسم عذاب آور بود

...نیم ساعت یک ساعتی الکی می چرخیدیم و انقدر صداشون کرده بودیم داد میزدیم که صدامون دیگه در نمی اومد

...ماهان نمیتونیم پیداشون کن-

جلم هنوز تموم نشده بود که صدای کمک په نفر اومد

عه این صدای آرشا، داداش کجای؟_

. بلاخره آرشا رو هم پیدا کردیم

تو یه چیزی شبیه تونل گیر کرده بود،

با زور در آوردیمش بیرون

... هر سه تامون انقدر كسل و ناراحت بوديم

... من كه ديگه اميدى نداشتم انقدر ناراحت بودم كه همش داشتم گريه مى كردم

واقعا هم جاى ترس داشت. يه دختر پيش دوتا پسر اونم تو جنگل،

... دوستام هم از يه طرف گم شدن

" كيما "

... با احساس نورى كه به چشمام مى خورد چشمام رو باز كردم

وا اينجا كجاست؟

? من اينجا چيكار مى كنم

! اونم بالاي درخت

... يذفعه دوهزاريم افتاد و همه چى عين فيلم از جلوى چشمام گذشت

واى خدا پس بچه ها كجان؟؟

... يعنى ما الان گم شديم؟ واااى نه

ولى خدايى خيلى حال ميده آدم گم بشه خنخ (ميدونم الان با خودتون ميگيد اين ديونست ،ولى بگم ديونه خودتونيد خخ)

!! اين ميمون ديگه چيه واى من ميترسم

اييى ننه؟؟

انقدر ترسيده بودم كه تعادلم از دست دادم و از درخت داشتم پرت مى شدم پايين ،

. آيبي كمك واااى الان مى افتم

، از ترس زیادم چشمامو بستم
... آخ سرم آخ کمرم آیی_

عه اینکه صدای امیره ،
ولی صداش از کجا میاد؟؟

... آخ دختر بلندشو از روم آیی کیمیا_

عه تو اینجا ایی؟-
. من افتادم رو تو واقعا معذرت میخوام

. اگه بلند شی ممنون میشم_

... وای حواسم نبود ،پشت سر حرفم از روش بلند شدم-

خوبی؟-

خوبم خوبم ،ببینم تو بالای درخت چیکار میکردی؟_

...خوب دیشب از ترس زیادم نفهمیدم چجور اومدم بالای درخت-

!خدایی چجوری بالای درخت به این بزرگی رفتی؟_

... خودمم نمیدونم-

بی خیال اینا بیا دنبال بچه ها بگردیم_

... اوکی بریم-

امیر:

.. روووح، جن وای _

چی روح کو جن کجاست؟؟-

امیر با ترس به اونجا اشاره کرد، _

... به جای که با دستاش اشاره می کرد نگاه کردم

یاا خداا این دیگه چیه؟ چرا اینجوریه؟؟

... امیر داره میاد سمت ما فرار-

پشت سر این حرفم با امیر پا به فرار گذاشتیم،

. اون روح بود جن بود، همینجوری داشت دنبالمون می اومد

توروو خدا نیا دنبالمون، _

. ما جونیم آرزو داریم

...یدفعه صداش بلند شد، اونم چه صدای گرفته ای خیلی وحشتناک بود

. بچه ها وایسید کاری ندارم باهاتون—

... فکر کردی گول حرفاتو میخوریم، امیر بدو-

. کیمیا احمق وایسید خسته شدم—

کیمیا این اسمتو از کجا میدونه؟_

..نمیدونم بزار بیرسم-

تو اسم منو از کجا میدونی؟؟-

روانی ها خسته شدم،بابا غزلم چرا اینجوری می کنیدی؟—

...همچین وایسادم سر جام که امیر که پشت سرم بود محکم خورد بهم منم تعادلمو از دست دادم و با کله خوردم زمین

آخ کمرم-

خوبی کیمیا؟_

خواهری خوبی؟—

خوبم خوبم،فقط تو چرا این شکلی شدی ؟-

چه شکلی؟—

... سر و صورتت انگاری گلی چیزی مالیده شده موهاتم تمام ژولیده و گره افتاده اه صداتو که نگم خیلی بد شدی کلی-

...خوب تو گل گیر کرده بودم بازور خودمو کشیدم بیرون—

بچه ها بهتر نیست دیگه بلندشیم دنبال بچه ها بگردیم تا شب نشده_

. من و غزل موافقتمون رو اعلام کردیم

...هر سه تامون در به در داشتیم تو این گرما دنبال بچه ها می گشتیم

. همین جوری داشتیم تو اون جنگل قدم می زدیم و دنبال بچه ها می گشتیم

:صدای عجیب و غریبی رو شنیدیم که داد میزد

... کمک کمممک _

غزل یه جیغ کشید و پرید بغلم کرد و همچنان در حال جیغ کشیدن ،

بود .

:امیر گفت

غزل بابا بسته ، _

... ما با جیغ تو بیشتر ترسیدیم تا اون صدا

. غزل با حرف امیر ساکت شد . ولی همچنان اشک می ریخت و ترسیده بود

:امیر گفت

بلندشید بریم ببینیم چه خبره ؟ _

...اوکی بریم غزل بلندشو-

.نه من نمیام ،میتراسم شما پرید اما زود برگردیدا—

...با امیر به سمت صدا رفتیم ،که بچه ها رو دیدیم

. بدفعه یه نفر محکم بغلم کرد که داشتم خفه می شدم

. خواهری خوبی خداروشکر ،خیلی ترسیدم بلایی سرتون بیاد _

...من خوبم رها جان ولی این جوری که تو منو بغل گرفتی مطمعنا بلایی سرم میادا-

. گم شدیم ولی بازم تو، تو این شرایط آدم نشدی_

. من آدم بشم تو تنها می شی_

_ ماشالله کم نمیاری که؟_

. کم نمیارم هیچ، زیادم میارم-

. با صدای ماهان به طرفش برگشتیم

...خوب بریم دیگه بعد خودش جلوتر از ما راه افتاد_

.. ماهان خیلی جلو افتاده بود، از مون ما هم اصلا حواسمون نبود بهشون بگیم غزل رو پیدا کردیم

... تو همین حال صدای داد ماهان بلندشد و دوید سمت ما

وا این چرا انقدر رنگش پریده

:آرشا گفت

?داداش خوبی، چی دیدی ماهان_

. ولی ماهان انگار نه انگار از ترسش دهنش باز نمی شد

. آرشا به کمک امیر دست ماهان رو گرفتن تا تو سنگ بغل بشینه

:امیر گفت

ماهان چرا اینجوری شدی نکنه جنی چیزی دیدی، حیونی چیزی؟_

...نه بابا آقا این حرف نمیزنه رو

: به آرشا گفتم

... بلندشو-

چرا؟؟ _

کار دارم بلندشو دیگه-

. از جاش بلند شد من جای اون روبه ماهان که عین میت شده بود نشستم

:و دستامو بهم مالیدم و به فوت کردم که رها گفت

. کیمیا چیکار می کنی نکن گناه داره _

... تو ساکت-

دستمو آورم بالا بدونه محکم زدم صورتش که بیچاره با تعجب نگاه می کرد، هر کی الان جای اون بود فوش میداد،

. ،ولی چون ترسیده بود نمیتونست حرف بزنه

:امیر گفت

. دختر من جای اون صورتم درد گرفت چقدر محکم زدی _

میخوای یه امتحان کن؟-

نه من غلط کردم بعد دستشو به نشونه تسلیم برد بالا _

: آرشا دوباره از امیر سوال پرسید

حیون دیدی؟ _

: ماهان در جوابش گفت

جن _

:امیر

چی جن؟ _

:رها گفت

چه شکلی بود؟_

:امیر گفت

بابا مگه جنم توصیف میکنن؟_

معلومه که توصیف میکنن_

:ماهان گفت

پشمالو بود لباس سفید داشت ،تمام خاکی و گلی بود_

من و امیر که فهمیدیم غزل رو میگن ،

. یه چشمک زدیم و خواستیم یکم بیشتر سربه سرشون بزاریم

:آرشا

یعنی چی بریم ببینیم چیه؟_

:امیر گفت

. آره آره بریم_

. داداش توی این جور مواقع نمیومدی بیشتر میترسیدی_

... نه دیگه نمیترسم_

... و اونا رفتن دنبال روح یا همون جن خودمون که غزل بود خخخ

" غزل "

پس اینا کجا موندن یه ساعت اینجا نشستم آخه نمیگن آدم میترسه،

... چقدر بی فکرن آخه

.داشتم زیر لیبی با خودم حرف میزدم که صدای یه پسر که داشت نزدیک می شد توجهم رو جلب کرد

. داداش من مطمئنم این روحه،نگاه زیر لیبی داره حرف میزنه_

. نه داداش من روح کجا بود بیا بریم ببینیم چیه—

چقدر مشکوک میزنی تو، _

این جور مواقع از ترس یخ میزدی،

?حالا چیشد

.شدی پسر شجاع ما نمیدونیم

.از کجا میدونی شاید واقعا پسر شجاع شدم داش آرشا—

_... بی مزه

...عه این امیره اونم که آرشا ولی منظورشون از روح چیه نکنه روحی چیزی اینجا هست

...از تصور این فکرم از ترسیم از جام پریدم و به سمت اونا دویدم که با این حرکت

:صدای آرشا بلند شد

.یا ابولفضل داره میاد بدو امیر_

... کجا میرید وایسید-

. امیر بدو دیگه شبیه لاک پشت راه میایی_

.اینا چشون شده چرا میدوئن

... امیر وایسا دیگه نفسم بند اومد-

:آرشا گفت

..نه داداش گول حرفاشو نخور_

وايسا ببينم اين اسم تورو از كجا ميدونه؟

بابا غزل ديگه—

غزل ك... نفهم ها شما منو سركار گزاشتيد، _

.امير دعا كن دستم بهت نرسه وگرنه قيمه قيمه ات ميكنم

مگه ديوانه ام بزارم دستت بهم برسه، _

ا

...چرا شبیه زن های محل پایین حرف میزنی حالا

:من كه تا اون موقع ساكت بودم به حرف اوادم

. دوستان احيانا اگه بحثتون تمام شد بريم-

غزل تو چرا اين شكلى شدى؟ _

امير لطفا توضيح بده داداش،-

بالاخره بعد يه ربع رسيديم به بچه ها ،آخ رها خواهر عزيزم خداروشكر كه سالمه

:رفتم سمتش كه بغلش كنم صدای داد ماهان اومد

خودشهبهه_

:رها گفت

كى خودشهبهه؟ _

روحه_

... رها با شنيدن اين كلمه از زبان ماهان داد زد و شروع كرد به دويدن ،ماهانم پشت سرش

...رها وايسا دلم واست تنگ شده بود نامرد_

:ماهان گفت

توروخدا نزديك نشو مارو نكشت ما جونيم آرزو داريم

چی دارید میگید؟-

چه کشتنی؟

رها گفت:

مگه تو نیومدی جون مارو بگیری؟-

چی میگید شماها؟-

... وایسید خسته شدم

آرشا از اون طرف داد زد:

. بابا غزله وایسید-

:هر دوتاشون با شنیدن این حرف سریع زدن استپ و بلند گفتن

چییییی؟؟

:کیمیا گفت

...کر شدید بابا غزله غزل-

آره دیگه پس فکر کردید کیم؟-

:ماهان و رها همزمان گفتن

...روح-

?یعنی قیافم انقدر افتضاحه-

:همه باهم گفتن

آره

. بچه ها من واقعا گشتمه چیزی نیست بخوریم-

همزمان با من صدای بچه ها بلند شد که آره منم گشتمه ،تشنمه

:امیر گفت

خوب تقسیم بندی بشیم هر کی بره دنبال یه چیزی،دخترا که نمیتون باهم برن به خاطر همین باید یه پسر پیششون باشه و گروها به . دونفره تقسیم میشن

آرشا و کیمیا،

غزل و ماهان،

..من و رها

:صدای ماهان بلند شد

...چییی !!من با غزل نه همیشه اصلا

:غزلم که حرصش گرفته بود گفت

. فکر کردی کی هستی انقدر خودتو می گیری ،از خدات هم باشه که با من میایی_

. باشه بابا بیا بزن فقط یکم صورتتو پاک کن آدم تورو میبینه یاد هیولا می افته_

...خودت هیولایی_

.نگاه نگاه خودت داری حرف میزاری تو دهنما ،مگه من گفتم هیولایی گفتم یاد هیولا می افته_

:داد امیر بلندشد

بسه دیگه بلندشید بریم و اگه این اطراف جایی پیدا کردید واسه موندن خوب راهشو ذهنتون بمونه ،-

و همه تا یه ساعت دیگه نزدیک های غروب اینجا باشید ،

بعد یه شاخه برداشت و زیر خاک گذاشت تا نشونه باشه

. همه موافقتمون رو اعلام کردیم

... با کسایی که مشخص شده بودیم یه راهی رو در پیش گرفتیم

"کیمیا"

...داشتیم با آرشا دنبال چیزی واسه خوردن میگشتیم که

آرشا گفت:

کیمیا میشه یکم از خودت بگی، _

. هر چی بالاخره اینجوری که معلومه چند روزی همگی باهم تو این جنگل زندگی میکنیم

کیمیا ارجمند رستم تجربی-

، پدرم دکتر عمومی و مادرم

جراح،

...و یه خواهر بزرگتر از خودم دارم هیجده ساله تمام

خوب تو چی؟

آرشا نیازی ۲۵ساله مهندسی خوندم و یه شرکت معماری با پس اندازم چندسال پیش باز کردم و خداروشکر کارم هر روز رونق _
میگیره

...،یه برادر بزرگتر از خودم دارم

...پدرمم خلبان بوده و بازنشسته شده،مادرم هم خونه دار

آها-

میگم تو تا الان کجا غیبت زده بود کجا رفته بودی؟_

...بالای درخت بودم-

یعنی چی؟چجور رفتی؟_

...خودمم نفهمیدم والا-

"رها"

با امیر داشتیم قدم میزدیم که یه چیزی براق که یکم خاک خورده بود ،

:توجهمو جلب کرد روبه امیر گفتم

آقا امیر-

_ ... ها

چقدر بی ادبه این بشر،

_ شنیدما

منم گفتم که بشنوی ،اونجارونگاه،-

_ کجا؟

اوناها اون زیر یکم خاک خورده اون-

براقه چیه برق میزنه ؟

_ .نمیدونم بریم ببینیم

امیر اونو از خاک کشید بیرون یه صندوق کوچولو بود که یه کلید توش بود ،

با یه نقشه مثل اینکه گنجه ،

...فکر کنم گنجه-

_ . نظر منم همینه بریم به بچه ها نشون بدیم

...بعد به جایی که قرار بود همه اونجا باشن رفتیم

" غزل "

. این پسره چرا اینجوری می کنه انگاری واقعا فکر کرده روحم
. چیزی هم نیست صورتم رو بشورم

—غزل—

بله-

. میگم مثل اینکه اونجا یه رودخونست برو صورتتو بشور_

کو؟؟ اها بریم-

. وقتی حسابی صورتمو شستم موهامو هم جمع کردم بالا بستمشون

...خوب شستم بریم-

. وا این چرا اینجوری نگاه میکنه

هوووی ماهان؟؟ الووو عمو کجایی؟-

..نه بابا بی فایدست یه داد بزنم بهتره

مااهاان-

ها چیه؟—

چيشده؟

روح اومد؟

حيون چي؟

چي ميگي؟چه حيوني سه ساعته دارم صدات ميزنم-

نميشنوي؟

...حواسم نبود ،خوب..ما که جای آب پیدا کردیم بریم پیش بچه ها _

. اوکی، بریم-

"کيميا"

. بلاخره رسيديم به جايي که قرار گذاشتيم

. همه شون اونجا بودن

:آرشا

خوب چي پيدا كرديد؟_

:ماهان

... من و غزل به چيزي شبیه رودخونه پيدا كرديم که آب بود توش

:امير

ماهم به صندوق

. بعد صندوق رو نشون داد و چشمای همه به اون صندوق بود که توش چی میتونه باشه که رها کنجکاوای مون رو از بین برد

... توی این صندوق به کلید و نقشست معلوم نیست نقشه چیه _

... بعد در صندوق رو باز کرد

... آرشا کلید و نقشه رو از اونجا کشید بیرون

:امیر

. بهتر نیست راه این نقشه رو پیش بگیریم شاید به جاده ای چیزی رسیدیم

:غزل

. آره نظر منم همینه شاید از این مصیبت خلاص بشیم

. اما بهتره فردا بریم الان همیشه جایی پیدا کرد واسه موندن-

:آرشا

منم موافقم صبح بریم الان نمی تونیم چیزی پیدا کنیم-

. همه موافقت خودشونو اعلام کردند

. خوب الان کجا بخوابیم-

:غزل

... روتخت _

. هه هه با مزه منظورم اینه چجور بخوابیم حتی چیزی هم نیست بزاریم زیر سرمون-

آرشا:

اون درخت بزرگ رو نگاه کنید-

رها:

. خوب که چی نگاه کردیم

. بریم به اون درخت تکیه بدیم و بخوابیم یه چندتا برگ هم پیدا کنیم بزاریم زیر سرمون_

ماهان با صدای نازک و زنونه ای گفت

. ایول عجب همیشه خوش فکری_

آرشا:

... اه اه چندش حالمو بهم زدی نجسب بهم-

ماهان:

... عزیزم دلت میاد اینجوری باهام حرف بزنی گوگولی منی تو_

...بعد لپ های آرشا رو کشید که خنده همون بلند شد

. بالاخره ماهان دست از مسخره بازی هاش برداشت و همگی رفتیم تا برگ پیدا کنیم

. چند قدم رفته بودیم که به یک درخت رسیدیم که پر بود از برگ های بزرگ

ماهان:

... ارتفاعش زیاده کسی نمیتونه بره بالا_

آرشا:

. اما من میگم یه نفر میتونه بره بالا-

ماهان:

کی؟

آرشا با چشم به من اشاره کرد که ماهان گفت:

... نه بابا داداش من یه دختر چجور میتونه از درخت بره بالا نمیتونه—

امیر:

...اما تجربه داره، وقتی اون گرگ افتاده بود دنبالمون کیمیا رفته بود بالا ی درخت—

غزل و رها:

!!!چییییی؟؟؟؟—

خوب چیه مگه یدفعه رفتم بالای درخت درضمن این ارتفاعش خیلی زیاده نمیتونم—

آرشا:

...قلاب می گیریم برو

. اوکی پس بگیر—

آرشا دوتا دستاشو قلاب کرد منم پامو گذاشتم رو دستاش و رفتم رو شونه هاش بعد پامو گذاشتم رو اون تیکه شاخه خلاصه به هر ... بدبختی بود رفتم بالا

بگیرید این برگ هارو بعد برگ هارو پرت کردم زمین،—

. آرشا دستت رو قلاب کن

...محکم بگیرا

آرشا:

.اوکی یواش بیا-

پامو تو شاخه اول گذاشتم ،

... بعد شاخه دوم هر چقدر با پام دنبال شاخه سوم میگشتم پیداش نکردم

. بچه ها شاخه سوم نیست نمیتونم پیدا کنم پامو بزارم_

آرشا:

اون از پات یکم دور تره ،

... همیشه

. پس منم چیکار کنم الان میافتم-

آرشا:

بپر پایین می گیرمت-

... دیگه چی،بپر بغلت عمرا-

آرشا:

. نمیخوام بخورمت که بخاطر خودت میگم-

رها:

. کیمیا بپر دیگه الان میافتی_

خوب محکم بگیر افتادم ،-

... بعد چشمم رو بستم با یه حرکت پریدم پایین

. وقتی چشمامو باز کردم دست های آرشا دور کمرم پیچیده بود و نگاهش به من بود

...عجب چشمای گیرایی داره لامصب آدم محو چشماش میشه فقط

. با صدای ماهان که می گفت

... دست از نگاه کردن برداشتیم و به سمت اون درخت راهی شدیم

. هر سه به درخت تکیه داده بودیم

... چشمام رو بستم تا بلکه خوابم ببره اما نگاه و چشم های آرشا هی می اومد جلوی چشمام و نمیتونستم بخوابم

... اما بعد از این ور اون ور شدن که صدای داد بچه ها بلند می شد خوابم برد

"رها"

. صبح با سر و صدای بچه ها بیدار شدم

...صبح بخیر بچه ها-

بله چقدر که جوابم گرفتم چقدر بی فرهنگ شدن اینا

، ماهان که داشت غزل رو انیت می کرد ،

اینجا این روزا خیلی مشکوک میزنند ،

. یادم باشه سر فرصت از غزل بپرسم

... کیمیا و آرشا هم حسابی داشتن دعوا می کردن

... امیر هم عین بچه های مظلوم ساکت یه گوشه نشسته بود و داشت با چوپ بازی می کرد

آخی الهیی بچم تنهاست

رفتم پیشش نشستم که متوجه نشستم نشد

امیر خوبی؟-

... خویم مرسی_

ولی اینجور نشون نمیده چیزی شده؟-

? پکری

... نه چیزی نیست_

...وقتی دیدم دوست نداره حرف بزنه بیخیالش شدم و بلند شدم رفتم پیش بچه ها

:آرشا روبه همه کرد و گفت

. پیش به سوی راهی که می خواستیم بریم_

کدوم راه رو میگه؟

. من که تازه مخم به کار افتاده بود

:بلند گفتم

... پس پیش به سوی گنج-

وقتی برگشتم سمت بچه ها،

. دیدم با قیافه که کلی میخوان به آدم فوش بدن نگاه می کنن

خوب بابا ،اونجوری نگاه نکنید، یه لحظه جو برداشتم_

. با این حرفم همه با قیافه تأسف باری نگاهم می کردن

:امیر

... بریم دیگه-

نقشه دست آرشا بود و طبق اون نقشه داشتیم راه می رفتیم

ماهان:

داداش میگم مطمئنی درست داریم میریم ، _

اصلا اینجا کجاست ؟

آرشا:

... وای شبیه پیرزن ها غر میزنی فقط بسه مخم رو بردی-

...اما ماهان مگه ساکت می شد هی میگفت اینجا رو نمیشناسیم و

. آخر غزل یه دادی زد که بیچاره از ترسش لال شد

امیر:

... غزل خانوم این حرکت رو یکم زودتر انجام میدادی_

. به فکرم نرسید و گرنه زودتر این کارو انجام می دادم_

آرشا:

... بچه ها مثل اینکه داریم نزدیک می شیم امیدوارم یه سر پناهی چیزی باشه_

" غزل "

-

. ماهان داشت غر میزد من همچین سرش داد زدم لال شد

رفت توی خودش دلم يك لحظه برآش سوخت ،

. رفتم کنارش که متوجه ام نشد

دلّم شیطونی می خواست،

یک چوب برداشتم

چویش نازک بود و هم درد آور؛

امدم بزنم پشت ماهان

. که یهو پام به یک چیز گیرکرد با کله خوردم زمین

. صدای فریاد رفت هوا، بچه متوجه من شدن

: رهاو کیمیا با دو اومدن پیشم، رها گفت

? رها: غزل چی شد

...کمرم کلم پام ایییی خدا-

... کیمیا: کدومش

همشون-

: پسرا امدن سمتم، ماهان گفت

? غزل خوبی_

: با گریه گفتم

نه-

: کیمیا گفت

? می تونی بلند شی

: گریم شدید تر شدو گفتم

نه-

: آرشارویه ماهان گفت

? آرشا: می تونی بغلش کنی

ماهان با سر تایید کرد ،

. ماهان امدم ستم و گفت : اروم بلندت می کنم

. ماهان يك دستشو برد زیر پام و اون دستشو برد زیر کمرم بلندم کرد

. وقتی بلند کرد قلبم شروع کرد به تند تند زدن

: ای وایی چرا اینجوری شدم ، می خواستم دستمو دور گردنش بندازم با خودم گفتم

. نکنه بدش بیادبزار ازش بیرسم-

: صداش کردم

... ماهان-

ماهان :جانم

. گفت جانم وایی واقعا بهم گفت جانم

: وایی دختر اینجوری نکن ،گفتم

... می تونم دستمو بندازم دور گردنت-

: با سرتایید کردو گفت

بنداز_

دستمو انداختم دور گردنش ،

. سرمو گذاشتم روی شونه اش

، چشم های خسته بود ،

. چشم هامو بستم

... دیگه هیچی نفهمیدم

"رها"

. وای خدا خسته شدم یه لحظه وایسید-

غزل:

هنوز یه ذره راه هم نشده رفتیم، _

?چه زودخسته شدی

ایه ذره راه؟-

... آره برای تو باید یه ذره راه باشه

چون که راه نمیایی، ماهان اون رو بزار پایین ببینیم میتونه راه بیاد یا ن؟

غزل:

. نه نه، نیاری پایین ها خیلی حال میده-

کیمیا:

... بابا بیا پایین، خسته کردی بیچاره رو-

غزل:

... خواهر بخدا نمیدونی چه حالی میده، یه نفر تورو کول کنه-

خوشت نمیداد؟

...معلومه که خوشم میداد_

ماهان:

میگم ابجی اگه خیلی دوست داری میتونی پشت آرشا سوار شی، -

رها هم پشت امیر چگونه؟

:امیر و آرشا

!!دیگهه چیی-

:ماهان

..بابا بدونه می خواید به دختر کول کنیدا-

نکنه توانش رو ندارید؟.

:آرشا که بهش برخورد بود گفت

... کی گفته؟ کیمیا بیر بالا-

.وای پسره رو چه جو برداشتنتش همچین به زورشون مینازن

..اه اه

. داشتم با خودم حرف می زدم، که یکی زد تو شوونم

:امیر

بیر بالا-

!!جدی جدی می خوای کول کنی منو؟؟ _

:امیر

آره نکنه دوست نداری؟ _

..نه خیلی دوست دارم-

... بعد بایک حرکت پریدم بغلش که تعادلشو داشت از دست میداد که آرشا گرفتنتش

:امیر

دختر چخبرته؟؟ چرا شبیه قورباغه می پری؟-

قورباغه خودتی بوزینه ؟-

... یالا راه بیافت

امیر به چشم غره رفت و چیزی نگفت ،

...بعد از پانزده دقیقه

:آرشا

... بچه ها رسیدیم-

:سریع از پشت امیر پیاده شدم و زدم پشتش گفتم

... مرسی خر سواری عالی بود-

:امیر

... خر خودتی الاغ-

.لطف داری خریت از خودته-

.بعد منتظر جوابی از جانب امیر نشدم و رفتم سمت مکانی که خط آبی کشیده شده بود

:آرشا

.دست نزن خطرناکه شاید حیوانی چیزی باشه-

بچه ها هر کدام به حرفی می زدن اما من کنجاو بودم ببینم توش چیه؟

کیمیا همینجوری حرف میزد

. اما من گوش نمی دادم

... بالاخره باز کردم

...واای خدا چی دارم ، می بینم واای

...بچه ها-

:همه باهم

ها-

...این جا رو نگاه کنید-

:غزل

کجارو ؟-

. اه بیعشور این جا رو می گم بعد با دست به جای گنج اشاره کردم-

... ای واای تو اینجور مواقع باید بگم گنج پیدا کردیم بوهوو-

. بادپنش تو دلم عروسی به پا شده بود

:بالا و پایین می پریدم گفتم

... بچه ها!!!!!!-

:غزل

چیشه؟ ببینم حیونی چیزی دیدی ؟_

:ماهان

نچ نچ آخه آدم واسه حیون هم نوق می کنه؟_

:کیمیا

... بله،رها اینجوریه-

... جیغ می کشیدم و داد میزددم . اصلا حال طبیعی نداشتم دست خودم نبود

... برگشتم کیمیا و غزل رو محکم بغل کردم

. غزل با دیدن دو تا نون تست ویه تخم مرغ هنگ کرده بود و نمیتونست حرف بزنه

امیر:

... داداش یه نیشگون بگیر ببینم خوابم یا بیدار-

... آرشا یه نیشگون از امیر گرفت که نگو

امیر:

? داداش من گفتم نیشگون بگیر یواش ،چخبرته-

... خواستم محکم بگیرم بفهمی بیداری_

ماهان:

... خوب بسه_

آرشا و امیر باهم:

... تو خفه_

باشه بابا غلط کردم بعد دست هاش رو به حالت تسلیم برد بالا-

:با یه حرکت پریدم بالا و داد زدم

. هورااا غذا پیدا کردیم_

غزل:

...باور نمیکنم خوابه_

... کیمیا یه نیشگون محکم از بازوی غزل گرفت که دادش رفت هوا

آیی روانی مریضی؟-

. خو خواستم بدونی بیداری_

غزل:

خودم میدونم بیدارم کورم مگه؟_

. محض جو دادن گفتم

آرشا:

...بیخیال بچه ها بیار اون رو بخوریم_

" غزل "

همه اون نون رو خوردیم و تموم کردیم ،

. فقط یدونه مونده بود

. همه چشمشون به سمت همون یدونه نون بود یدفعه ،همشون حمله کردند

:منم که تازه فهمیدم داره چی میشه داد زدم

.به نون من دست نزنید-

... رفتم طرف آرشا با دوتا پام هلش دادم اون طرف کیمیا و رها رو هم همینطور

و حالا موند امیر و ماهان

به سمت امیر رفتم،

... لامصب نمیرفت اونور آخر یه دونه زدم تو سرش که دردش گرفت رفت اونور

. نوبت رسید به ماهان، محکم از پشت پریدم پشتش و سعی داشتم نون رو بگیرم که موفق شدم

. اما این سر نون دست من و اون یکی سرش دست ماهان بود

. واقعا اعصابم خورد شده بود

...نون هم داشت میرخت

:بغض کرده بودم به ماهان نگاه کردم گفتم

.. بده برای منه-

ماهان نمیدونم چی تو صورتم دید که از حرکت وایساد

... منم با یک حرکت نون رو از دستش کشیدم بیرون

: اما حس عذاب وجدان داشتم واسه همین بهش گفتم

میخوری؟؟

... نمیخورم_

. یه باشه گفتم و با ولع نون رو خوردم

:کیمیا

. داداش ناراحت نشی ها غزل از بچگی اینجوری بوده_

... مهم نیست _

آرشا:

بچه ها اون جا رو ؟ _

امیر:

کجا؟؟ _

. بابا اون ها اون جا ، انگاری به کلبه هست _

کیمیا:

آره منم دارم می بینم کلبه است _

. بهتر نیست بریم به اون کلبه شاید به راهی چیزی پیدا کردیم -

رها:

. نه ، خطرناکه من نمیام شما برید -

: من و کیمیا با هم

... غلط کردی -

. بعد با زور رها رو می کشیدیم با خودمون

. رسیدیم به کلبه ، به کلبه قدیمی کوچیک بود اما نمای بیرونش چون جنگل بود خیلی قشنگ بود

آرشا یواش داشت در رو باز می کرد که ماهان به چوب داد،

دستش و گفت

. داداش این چوب رو بگیر بدفعه حیوونی چیزی در میاد از توش_

_... بده

درو باز کرد همگی رفتیم تو

:به پیرمرد بود تو کلبه که با خوشرویی گفت

. خوش اومدید بچه ها ،نکنه شما هم گم شدید-

:امیر

عمو جان مگه کسی گم شده اینجا؟_

آره فرزندم ، بچه ها میان توی این جنگل،_

این جنگل به روسیه هم راه داره؟

مگه اینجا کجاست؟-

ترکیه ،دیگه فرزندم مگه کجا می خواست باشه!؟_

:همه باهم

چییبی؟ترکیههه_

" کیمیا "

. باورم نمیشد یعنی ما از روسیه رسیدیم ترکیه اونم از جنگل

:آرشا

خوب عمو جان ،اینجا از شهر دوره؟_

... نه پسرم زیاد دور نیست دوساعت راهه فقط_

:امیر

. از کدوم طرف باید بریم تا به جاده برسیم_

...این راه رو مستقیم برید می رسید به جاده، ولی فکر کنم الان خسته شدید یکم استراحت کنید بعد برید_

. من که واقعا پاهام خسته شده بود با یه حرکت تو مبل چوبی بغل نشستم

وای، خدا خیرت بده عمو جان،-

.پاهام خیلی درد گرفت

پاهام رو آوردم بالا تا یکم ماساژ بدم،

. اما با صورت تعجب آور دخترها، و خندون پسرا روبه رو شدم

. چرا اینجوری نگاه می کنید خوب خستم دیگه-

. بچه ها هم شما هم پیش دوستتون بشینید تا یه چایی بیارم خستگیتون در بره_

. بچه ها هم که منتظر این حرف عمو بودن سریع نشستند

... ماشالله، این ها هم از من بدترن که

. اینم چایی آلبالویی برای شما تا خستگیتون در بره_

... همه مون تشکر کردیم

:امیر لیوان گرفت بالا گفت

... طبیعی_

رها هم در جوابش به پوزخند زد و گفت:

... پ ن پ مصنوعیه_

...با این حرفش همه خندیدن حتی خود امیر

بعد از خوردن چایی هر کی ،

... به جا دراز کشید

... تصمیم داشتیم یکم بخوابیم بعد بریم

هو ی کیمیا بلندشو ،_

یابو الو

اه کیه این بالای سرم روضه میخونه ،

... به چشمم رو باز کردم بعله رهاست

چیه بالای سرم کری میخونی-

. بلندشو دیگه داریم میریم اه عین خرس می مونی_

خرس خودتی ،-

گمشو بلندشم

..با به حرکت از مبل پریدم پایین که پام پیچ خورد خوردم به به چیزی

. اونم چی ستون (پ ن پ فکر کردید میخورم به آرشا و عاشقش میشم نه بابا ما عین رمان ها شانس نداریم)

!وای خدایا من چی دارم میگم؟

:بدونه زدم تو صورتم که صدای آرشا اومد

ماشالله خودزنی هم که داری ،-

دیگه چیکارا بلدی بکنی؟؟

نکنه می خوای سوپرایزمون کنی؟؟

ایی چی میگی؟-

. مخمو بردی برو اونور ببینم

نرم اونور چی میشه؟؟_

که نمیری؟-

...نچ_

اوکی عاقبتش پای خودت-

... بعد با یه حرکت رزمی کارانه یه بار چرخیدم و محکم زدم تو دلش، و اون یکی دستمو هم زدم تو گردنش

آخ...چیکار می کنی؟؟_

آیی شکمم بابا چرا هر دفعه یه سوپرایز واسمون داری؟

بدون توجه به حرفاش رفتم،

سمت دستشویی و پس از تمام شدن کارهام و شستم صورتم و دستم به بچه ها که داشتن از عمو خداحفظی می کردن ،

... ملحق شدم

عمو جون ممنون بابت کمکت ،-

مواظب خودت باش خداحافظ

... خداحفظ دخترم شماهم مراقب باشید خطرناکه_

. طبق گفته عمو اون راهی که گفته بود رو رفتیم و رسیدیم به جاده

غزل:

اینجا به ماشین هم رد نمیشه چیکار کنیم؟_

ماهان:

آها اونا ها به ماشین داره میاد_

... همه به اون ماشینی که داره میاد نگاه کردیم

. امیر دستشو برد بالا تا ماشین رو متوقف کنه

. بالاخره ماشین وایساد و به پیرمرد و پیرزن از توش پیاده شدن

:و روبه ما به ترکی گفتند

مشکلی پیش اومده؟_

من چون تر کیم خوب بود میفهمیدم چی میگن واسه ،

: همین بهشون گفتم

... ما اینجا گم شدیم و جای واسه موندن نداریم و جای هم بلد نیستیم ،شما میشه کمکمون کنید_

:پیرزنه لبخند دلنشینی زد و گفت

.البته البته ،بیایید دخترم بیاید بشینید من به خونه اضافی طبقه پایین خونم دارم میدم به شما استراحت کنید_

.... نه نمیگم واقعا نیاز داریم خیلی ممنون-

بعد رو به بچه ها کردم و گفتم که این خانوم ما رو به خونس واسه استراحت دعوت کرده

. اونا هم ماشالله با کله قبول کردن

همگی سوار ماشین شدیم

ماشین هم بزرگ بود ،

...خداروشکر جا شدیم

...بالاخره به خونه رسیدیم ، دوطبقه بود ظاهرش خیلی خوب بود ولی داخلشو ندیدم هنوز

... بچه ها یه طبقه شما دخترا بردارید یه طبقه هم پسرا-

...ممنون خاله جون-

آرشا:

چی گفت؟-

گفتش تو یه طبقه شما دخترا و تو یه طبقه پسرا بشینید-

... با این حرفم غزل ماهان سریع رفتن تو خونه

... ما هم که موقعیت رو تازه درک کرده بودیم پشت اونا رفتیم تو خونه

(شخص سوم)

...سه تا پسر روبه روی سه تا دختر قرار گرفته بودند

چشم در چشم با نگاهی معترض ،

اعتراضشون بالا گرفته بود هیچ کدوم کوتاه نمی آمدند

دراین بین،

...آرشا داد زد: ساکت

.همگی سکوت کردند و نگاهشون رو از هم دیگه برداشتند و به آرشا دوختند

... آرشا: اینجوری همیشه باید منصفانه تصمیم بگیریم

? کیمیا: همیشه بگید انصاف از نظر شما چجوریه

? آرشا لبخندی زد و روبه امیر گفت: سکه داری

. امیر سرش رو تکیه داد و سکه رو از جیبش در آورد و به آرشا داد

. خوب روی اون کابینت فکر کنم کاغذ خودکاره ماهان اون رو بیار-

... ماهان کاغذ با خودکار رو به آرشا داد

... خوب همه اسم هاشون رو روی کاغذ می نویسن-

... و سکه رو دخترا پرت میکنن اگه شیر اومد یکی از پسرا کاغذ رو بر میداره و اگه خط دخترا بر می دارن

... و اگر اسم دخترا تو کاغذ باشه این طبقه بزرگ واسه اونا و اگه اسم پسرا باشه واسه پسرا

... همه موافقت مون رو اعلام کردیم

... رها سکه رو از آرشا گرفت تا پرت کنه

: ماهان

... جو ما رو گرفته ، انگاری ماشین آخرین مدل می خواد گیرمون بیاد

...غزل: شما این طبقه رو در اختیار ما بذارید ماشین آخرین مدل پیش کش

.امیر: همچین چیزی امکان نداره

:رها

... شما حرف نزنمیگن لالی_

...امیر حرفی نزد و فقط نگاهش می کرد

.رها دستشو برد بین کاغذ ها، سرش بالا بود و نگاهش تو تک تک صورت بچه ها می چرخید

غزل که دید دستشو نمیاره بیرون گفت :زود باش دیگه ،

...شش تا بیشتر نیستا

... رها دستشو بیرون آورد

همه دورش حلقه زدن دخترا کنجکاو ،

...پسرا هم مضطرب

رها نگاهی به تک تکشون انداخت و کاغذ رو باز کرد و نگاهش رو به کاغذ دوخت

...چند لحظه فقط به اسم خیره شد و کم کم اخم مهمان صورتش شد

پسرا از هیجان و خوشحالی نمی دانستند چیکار کنند،

... دخترا هم پوفی کشیدند و افتادند رو صندلی

:ولی نگاه رها هنوز روی کاغذ بود روبه کیمیا کرد و گفت

چرا همیشه شانس تو از من زیاد تره ،

...چرا اسم من در نیومد ولی واسه تو در اومد نه واقعا تف تو این شانس

کیمیا در جواب رها گفت: یعنی چی؟؟

... رها لبخندی زد و کاغذ رو برگردوند

. روی کاغذ اسم کیمیا نوشته شده بود

کیمیا لبخندی به رها زد و کاغذ رو از دستش کشید بیرون

... نگاهی بهش انداخت

. درست بود اسم کیمیا روش نوشته شده بود

...آرشا با کمی شیطنت گفت: اسم خوشگلی داریا

...کیمیا با لبخند به لب اما کمی جدیت گفت: اگه خوشگله به صاحبش مربوط میشه نه کسی دیگه

و بعد کاغذ رو نشانش داد و گفت: اینم از این که به

...اسم ما در اومد

حرف دیگه ای؟

آرشا که همچنان داشت بالبخند او را نگاه می کرد گفت: نه خانوم حالا کی خواست اعتراض کنه ؟

...اینم کلید طبقه شما

...بعد پشتشو به دخترا کرد و روبه امیر ماهان چشمک زد

...که دخترا ندیدن

. امیر و ماهان از این ناراحت بودن که چرا به اسم اون ها در نیومد

...اما بیشتر از چشمک آرشا تعجب کردند

...و بدون هیچ حرفی دنبال آرشا رفتند
دخترها هم با نگاهشون اون ها رو دنبال کردند

"آرشا"

وقتی از دخترها دور شدیم ،

: ،ماهان گفت

چرا این ها همش شانس دارند،
. ما چطور توی اون طبقه ی کوچیک بریم

: دستمو گذاشتم روی شونه ی ماهان گفتم

. من رفتم طبقه بزرگ خیلی بزرگه وخیلی ترسناك سرده وپراز سوسك های گنده هستش-

. طبقه ی پایینم همینطوره ،دخترها نمی تونن دوم بیان و حتما برن اون جا جیغ و داد می کند

: امیر گفت

. بروبابا رها اصلا نمی ترسه واگرهم بترسه چیزی به روی خودش نمیاره_

ماهان :اره غزلم همینطور ،

: يك لنگه از ابرومو انداختم بالا و گفتم

. بچه ها نکنه شما دوتا عاشق این غزل و رها شدین-

: ماهان و امیر يك لحظه سكوت كردن و گفتم

?اره-

. ماهان :من عمرا عاشق اون دختر جیغ جیغ گو بشم

: امیرم دنبال حرف ماهان گرفت و گفت

. امیر :منم که عمرا عاشق اون دختر غرغرو بشم

: ماهان گفت

? نكنه كه تو عاشق كیمیا شدی

: يك لبخند روی لیمو مهمون كردو گفتم

خیلی دختر شیرینه-

... ماهان می خواست چیزی بگه که صدای جیغ جیغ دخترا بلند شد

"رها"

. با خوشحالی رفتیم به طبقه ی بزرگه

، کیمیا خر رفت تو بعد غزل ،

. منم اخر سر رفتم تو

يك خونه ی بزرگی بود ،

. پنجره های قدیمی داشت که چوبی بودند

. جلوی پنجرش يك گلدون که توش گل رز بود گذاشته بودن

. سه تا تخت داشت که کنار هم قرار گرفته بودن

. کیمیا یکی از اون تخت ها که کنار دیوار بود انتخاب کردش

...غزل هم تخت کنار کیمیا انتخاب کردش

نامردااا اتاق بزرگه رو برداشتید واسه خودتون، _

پس من چی؟

:هر دوشون با دستشون به اون اتاق اضافی اشاره کردند و گفتند

... اون واسه تو_

... باشه باشه میرم ولی حسابتون رو می رسم-

... بعد رفتم تو اتاق و درو محکم کوبیدم بهم

. از پشت در صداشون می اومد

:غزل بود که می گفت

احیانا مشکل داره؟_

:کیمیا هم در جوابشون گفت

تازه میدونی؟

. که من مشکل دارم آره ،رها نیستم بهتون نشون ندم

لباسامو سریع عوض کردم و رفتم در یخچال رو باز کردم ،

خدارو شکر یخ داشتن چندتا برداشتم و رفتم انداختم جلوی در اتاقشون

تا آب بشه وقتی اومدن بیرون با باسن لیز بخورن

" کیمیا "

. غزل بلندشو بریم یه چیزی درست کنیم بخوریم گشمنه-

... وای منم بریمم_

.همین که پامون رو از اتاق گذاشتیم بیرون پامون لیز خورد با باسن خوردیم زمین

غزل ...

. آییی کمرم کیمی آییی پام چرا زمین خیسه_

.... نمیدونم آخ کمرم-

:بدفعه هر دو بهم نگاه کردیم و گفتیم

... رهاا_

:رها از پشت در اتاقش داد زد

. به خدا کار من نبود_

... ما داد میزدیم درو باز کنه و اون داد میزد کمممکک

... تا اینکه

" غزل "

رها درو باز نمی کرد ،

. تا این که پسر ها آمدن بالا

: ماهان گفت

چی شده ؟_

: باگریه گفتیم

... اخ کمرم اخ پاهام-

: ماهان بالای سرم ایستاده بود و گفت

? چرا _

. خوردم زمین پله ها خیس بوده-

: ماهان دستمو گرفت و گفت

? می تونی بلند شی

. سرمو تکون دادم آروم باکمک ماهان بلند شدم

. نمی تونستم صاف و ایستم بخاطر همین به ماهان تکیه دادم

: امیرگفت

? چرا رها جیغ میزنه _

: رها از پشت در گفت

. فکر می کنن من پله هارو خیس کردم

مگه کردی ؟ _

... نه به خدا _

... درو باز کن _

باز نمی کنم میکشن منو ، _

. من اینجا نمی تونم بکشنم هواتو دارم _

. رها درو باز کرد سریع رفت پشت امیر ایستاد

: همه زدیم زیر خنده که رها گفت

زهرمار به چی میخندید؟ _

: کیمیا که قرمز شده بود از خنده گفت

. خاک توی سرت

بی ادب _

: گفتم

. بچه بدنم درد می کنه-

: ماهان گفت

? می خواهی بریم دکتر _

... نمی دونم ولی دلم می خواست برای ماهان خودمو لوس کنم

: به خاطر همین گفتم

نمیدونم _

: کیمیا

. بلند شو برو، شاید پات پیچ خورده باشه _

. باشه، فقط رها ببین چی میگم اومدم خونه میکشمت _

: امیر

_ دیگه چی، پس من اینجا هویجم؟؟ _

_ شما کی رها باشین؟؟ _

_ ... چیز... ام چیزه _

. امیر که به من و من افتاده بود و نمی دونست چی بگه

: واسه همین ماهان واسه این که بحث رو عوض کنه روبه من گفت

بلندشو برو لباساتو بپوش بریم

. به دنبال این حرف ماهان بلند شدم و به اتاقم رفتم

:سریع به لباس پوشیدم اومدم، بیرون روبه ماهان گفتم

... آمادم، بریم_

... اوکی بریم_

چون بلد نبودیم بیمارستان کدوم طرفه ،

یه تاکسی گرفتیم

... و ماهان یه جورایی بهش فهموند که میخوایم بریم بیمارستان

. از این که دوتامون کنار هم تو یه ماشین بودیم واقعا خجالت می کشیدم

?غزل ، یکم از خودت بگو_

.... ۱۸ساله ،رشتمم انسانی،تازه کنکور دادم و-

پدرمم پلیسه ،

. مادرمم خونه دار و تک فرزندم

او هوم چیزه یه چیزی بپرسم ناراحت نمیشی؟؟-

...نه بگو_

کسی تو زندگیت هست؟؟_

. با این حرفش یه جوری شدم انگار میخواست چیزی بگه ولی نمی دونست

. نه نیست-

: ماهان

اوووف خیالم راحت شد_

چیزی گفتم؟؟-

? نه چیزی شنیدی-

... دیگه حرفی بینمون رد و بل نشد تا رسیدن به بیمارستان

"رها"

وقتی فهمیدم صدای در اومد، دیگه مطمئن شدم غزل و امیر رفتن ،
خدا کنه چیزی نشده باشه .

غزل که رفت این کیمیا فقط مونده ،
... می کشه من رو

: از پشت در گفتم
آرشا ، امیر اونجا بیید؟_

: آرشا
بیا بیرون آره_
منطقه امنه ؟_

:امیر
... آره بیا بیرون_

:آرشا
. بیا بیرون رها من کیمیا رو نگه میدارم_

. چند ثانیه نگذشته بود که صدای داد کیمیا بلند شد که می گفت ولم کن

.دیگه واقعا فهمیدم منطقه امنه

.من دارم میاما محکم بگیرینش_

: کیمیا

. رها بخدا میکشمت تو وایسا، آییی آرشا ولم کن_

امیر

. بیا بیرون من میگیرمت تا کیمیا نگیرتت_

....در و باز کردم امیر دستاشو باز کرده بود من تند دویدم سمت

(فکر کردید میگم سمت امیر دویدم نچ جونم)

. دویدم سمت آشپزخونه یه ملاقه برداشتم

. امیر هم داشت مات و مهبوت من رو نگاه می کرد

. خخخخ خوردی آقا امیر هستش رو نف کن

: آرشا با تعجب گفت

!!اون دیگه چیه دستت؟؟_

... ملاقه_

:آرشا

اون رو که دارم می بینم اما واسه چی؟؟_

: با چشم به کیمیا اشاره کردم و گفتم

... خطرناکه این تو خبر نداری_

" کیمیا "

. آرشااااا ولم کن اه دارم خفه میشم

:آرشا هم با کمی شیطننت گفت

چرا خفه شی؟_

? مگه جات بده

. ولم کن ببینم معلومه که بده هیکل گوریل رو داره_

. عجب ااااا ،چقدر تو پرویی ولی نگران نباش این زبون تو رو من کوتاه می کنم_

. مش رجبااا ،توام نیمرویی عمرا بتونی_

ماشالله زبون نیست که اتوبان تهرانه به وقت کم نیاری؟؟_

. نگران نباش کم نمیارم که هیچ زیادم میارم_

... خانوم کوچولو چه با نمکی تو_

: به چشم غره حساسی بهش رفتم وگفتم_

. کوچولو نیستم تو زیادی بزرگی_

... گوریل ولم کن

. بعد با دستام هلش می دادم تا بلکه ولم کنه اما دریغ از به کوچولو اون ور رفتن

آرشا

. انقدر ول نخور تا غزل اینا بیان باید همینجا باشی_

اه ولمم کن به کی داری زور میگی تو؟؟_

... به تو_

.منم که دیدم بی فایدست ،تصمیم گرفتم دیگه ول نخورم

انقدر خسته شده بودم

...که نفهمیدم چجور تو بغلش خوابم برد

" غزل "

. بلاخره رسیدم بیمارستان ، ماهان پول آژانس رو حساب کرد و پیاده شد تا بهم کمک کنه پیاده شم

... دستتو بده من_

. دستمو گذاشتم تو دستش انگاری بهم برق وصل کردن ، یجور شدم

... بدتر از این ، این که دستشو گذاشت تو کمرم

:به لحظه خودمو کشیدم عقب که ماهان گفت

چیشد؟_

... ها-

. هیچی چیزی نشد

. رفتیم پذیرش حالا نمی دونستیم چجوری به این ها بفهمونیم که اتاق دکتر کجاست

:ماهان

خانوم ببین بعد ادعای دکتر رو در آورد ، ولی مگه زنه می فهمید _

... وای غزل من خسته شدم این چه نفهمه، نمیفهمه _

. بیا این ور بزار من یکم پانتومین اجرا کنم شاید فهمید _

خانوم ببین منو ، بعد کار های که دکتر ها میکنند رو در آوردم -

آخر عصبی شدم و داد زدم

... اه این چرا فارسی بلد نیست. نفهمه ها _

... همه یه جور نگام کردند انگاری دیونه ام اما دیونه خودتونید

خانوم مشکلی پیش اومده؟؟ _

عه این کیه ایرانی صحبت می کنه ؟

. برگشتم نگاه بهش انداختم

وایی ننه چه پسری

. عین ماه عین پنجه آفتاب

:ماهان در جوابش یه اخم کرد و گفت

. نه مشکلی نیست _

چرا نیست ، هست ، هست آقا ما ترکی بلد نیستیم صحبت کنیم و نمی تونیم به این خانوم بفهمونیم که اتاق دکتر کجاست شما میتونید _
کمکمون کنید؟

بله ، کجاتون درد داره؟ _

: ماهان

ایشون اتاق دکترو پرسیدند شما مگه دکتريد؟-

: بله دکترو بعد دستشو آورد جلو و گفت—

. ميلاد صادقي از آشنايي شما خوشبختم_

منم دستمو داشتم دراز کردم که ماهان دستمو گرفت و گفت_

... همچنين_

دکترو که از برخورد ماهان جا خورده بود چيزی نگفت فقط مارو به اتاقش راهنمايي کرد

. بعد از معاينه اين که چيزی نشده بود فقط به ذره پام شل شده بود

داشتيم ،

:می رفتيم که دکترو کارتش رو گرفت ستم و گفت

. آگه مشکلي پيش اومد می تونيد زنگ بزويد_

.منم کارت رو گرفتم و تشکر کردم ازش

. با ماهان به سمت خروجی رفتيم

غزل منظورت از اين کارات چيه؟؟—

کدوم کارم؟؟_

. همين اين که کارتشو گرفتي با دکترو صميمی شدی_

اولا کارتشو واسه اين که مشکلي پيش بياد گرفتم ثانيا به خودم مربوطه ،_

اصلا تو چيکاره ی منی؟؟

من...چيز...چيز تو هيچی—

... آها خودت داری میگی هیچی پس دخالت نکن لطفا_

. ماهان تا رسیدن به خونه حرفی نزد

اما من ته دلم نمی خواستم بهش ،

... اون حرفا رو بزنم از دهنم پرید چیکار کنم

" آرشا "

نیم ساعتی گذشته بود ولی هنوز ماهان اینا نیومدند

:رها

.آخیی الهی قربون خواهرم بشم که خوابیده آرشا اون رو بزار رو تختش_

. نگاه کردم به کیمیا دیدم بله خوابیده

. ولی از حق نگذیریم تو خواب خیلی معصوم میشه

. چه نازم خوابیده

:امیر

? آرشااااا کجایی تو_

?ها...چیِه-

سه ساعته رها با تونه نمی شنوی واقعا؟؟

حواسم نبود ،چیزی گفتمی رها؟؟_

می گم کیمیا رو می زاری تو اتافش؟

آره ..حتما اتافش کجاست؟_

: رها په اتاق که بغل آشپزخونه بود رو نشون داد و گفت
...اونجاست_

یوآش کیمیا رو بغل کردم و به سمت اتاقی که رها گفت رفتم
درو یوآش با پام باز کردم
... خوب اینجا که دوتا تخت هست
کدومش واسه کیمیاست؟؟
. بی خیال حالا رو اون تخت عسلی رنگ میزارم

آروم گذاشتم تو همون تخت
. نمی دونم چرا دلم می خواست کنارش بشینم

...آروم بغل دستش دراز کشیدم و موهایش که تو صورتش افتاده بود رو زدم کنار

... آی دختر بلا چیکار کردی با من که طاقت این که نبینمت رو ندارم_

. آنقدر حرف زدم که نفهمیدم ماهان اینا کی اومدن

" غزل "

: ماهان

...یوآش، یوآش آروم آروم محکم بگیر منو دیگه_

. اه اعصابمو خورد کردی بابا دارم میام دیگه_

. خوب نگاه چجور داری راه میری یوآش راه برو_

احيانا چلاغ شدم؟؟ _

!مگه چلاغ نشدی؟ _

...میزنم تو دهن-

هنوز حرفم تموم نشده بود که تق افتادم رو(الان فکر می کنید میگم رو ماهان، نه جونم ما از این شانسا نداریم خخ والا)

... افتادم رو سرامیک

... آخ پاالم آییی کمرم داغون شد ،الهی بمیری ماهان میمون بیعشور آیی کمرم-

? وای عجباً چرا من رو فوش میدی خودت افتادی _

خوب میمیری بگیری من رو؟ -

عجبا ،نه به اون فوش دادنت که میگی ولم کن، _

... نه به این طلبکاریت که میگی میمیردی بگی من رو

. خدا وکیلی چقدر زر زدی دستم رو بگیر نمی تونم بلند بشم _

...حالا که داری فوش میدی عمرا بگیرم دستت رو _

. پله ها رو خودت بیا بالا

. چییی!!من چجور پیام بگیر نمیتونم بلند بشم-

... نچ مشکل خودته _

...بعد سرشو انداخت پایین عین گاو رفت از پله ها بالا

. جهنم میمون ،گوریل خرمگس الاغ _

دارم می شنوم ها_

منم گفتم که بشنوی کروکودیل_

. آخ من الان چچور بلند بشم ، سعی کردم دستمو به اون میله بگیرم اما دستم نمی رسید

حالا چه خاکی به سرم بریزم اینا هم که نمی شنون صداشون کنم

..شبیبه گدا ها شده بودم فقط یه کاسه و چادر کم داشتم

. ده دقیقه گذشته بود عین آواره ها نشسته بودم تو پله های ساختمون

حالا این دوست های من چه بیخیالن ،

. انگار نه انگار من نیستم

. از پله های ساختمون صدای پا می اومد گفتم حتما یکی از بچه هاست

. یا ماهان پشیمون شده اومده کمک کنه

اما یه پسر اومد پایین ،

واای ننه چه خوشگله چه چشم های چه هیکلی

... چه موهایی

پسره رو به من یه چی گفت که نفهمیدم منم در جوابش گفتم

?ها نمیفهم چی میگی-

:بعد به فارسی برگشت و گفت

?اوه شما ایرانی هستید_

پ ن پ خارجی هستم گفتم به تنوع بدم ایرانی صحبت کنم _

خخ مشکلی پیش اومده ؟ _

. آره من می خوام برم طبقه بالا اما تازه از دکتر اومدم پام یکم شله نمی تونم برم _

شما همون هایی هستید که مادر و پدرم میگفتن گم شدن ؟ _

بله ، شما پسرشون هستید؟ _

. پ ن پ دخترشون هستم _

... هر هر خندیدم _

کمکی ازم بر میاد؟ _

بله ، همیشه کمکم کنید برم بالا _

. بله حتما دستتون رو بندازین دور گردنم _

. منم دستم رو انداختم گردنش و یواش یواش به سمت واحد خودمون رفتم

. زنگ رو فشار دادم ، اما باز نکردن دوباره فشار دادم که ایندفعه ماهان باز کرد

... دارم برات آقا ماهان

. خیلی ممنون از کمکتون بعد یواش دستمو از دور گردنش برداشتم -

و بعد از تشکر و ... رفتم تو

چیکار داری میکنی تو؟؟ _

چیکار کردم مگه ، _

... ایشون خیلی زحمت کشیدن من رو آوردن بالا

که خیلی زحمت کشیدن آره؟؟_

? آره مگه چیه_

. بعد بدون توجه به حرفش به اتاقم رفتم

" ماهان "

دختره ی دیونه ،

. با اعصاب خرد رفتم توی اتاقم

.آرشام نشسته بود روی تختش داشت با گوشیش بازی می کرد

سرم رو ببین دو دستم گرفتم ،

: آرشام همانطورکه باگوشیم بازی می کرد گفت

? چرا اخم هات توی همه-

: سرم وبلندکردم ،گفتم

... هیچی-

: آرشام گوشیی گذاشت کنارو گفت

?. چته من تورو بزرگ کردم چی شده-

: ازجام بلندشدم و رفتم کنارش نشستم و گفتم

. این دختردیونه بایک پسر غریبه امده بالا پسر م که پرو به غزل من دست زد-

: آرشام يك لنگه ی ابروش و بالا انداخت و گفت

... غزل تو-

: يك لحظه هول شدم و گفتم

. یعنی نه یعنی آره-

:آرشام دستش رو گذاشت روی شونه هام و گفت

? خیلی خوب چرا هول می کنی-

:ازسرجام بلندشدم و گفتم

. من برم دوش بگیرم خیلی خسته ام-

: آرشام سرش و تکون دادوگفت

... فرارکن-

و خندید ،

.سریع ازکدم حوله ، لباس برداشتم رفتم حموم

. بعدازنیم ساعت ازحموم اومدم بیرون

. دیدم آرشام توی اتاق نیست

" ماهان "

بعد از اینکه از حموم در اومدم،

. تصمیم داشتم یکم شیک کنم تا لااقل غزل اون چشماشو باز کنه من رو ببینه

. (راستی بچه ها ، ما تو این دوروزی که اومدیم ترکیه خرید رفتیم و چند دست لباس خریدیم)

... به شلوار مشکی ورزشی تنگ با یه بلوز سفید که یه طرح باحال داشت که نفهمیدم چیه

. ، پوشیدم

موهامو ششوار زدم و زدم بالا

خوب نیازی به عطر نیست.

. چون شامپو بوش مونده بوده و خیلی بوی خوبی داشت

تو آینه به نگاه به خودم انداختم ،

... ماشالله چشم نخورم خیلیه

وجدان:حالا نه اینکه غزل بهت نگاه میکنه چشم میخوری)

(،کی با تو بود حالا ولی حرفت درسته اصلا نگاهم نمیکنه

. وای خدا من چرا اینجوری شدم خل نبودم که اونم شدم

. بهتره برم بیرون از اتاق رفتم بیرون که دیدم نامردا بدون من نشستن دارن کیک و قهوه میخورن

?چجوری از گلتون پایین میره بدون من-

... ایشالله گیر کنه گلتون

.همین جمله رو گفتم آرشا و رها که داشتن قهوه میخوردن پرید گلتون

حالا مگه بند میومد سرفشون

?غزل و امیر کیمیا بابا آب بیارین چرا من رو نگاه می کنین_

. اه جهنم بابا نخواستیم خودم میارم سریع دو لیوان اب پر کردم دادم بهشون

. آخیش خدارو شکر دستت طلا برادر داشتتم خفه می شدم_

رها :

چی داری میگی آرشا ،_

... خوبه خودش گفت گیر کنه گلتون

راست میگی ها اصلا حواسم نبود ،خاک تو سرت که نفرین هات همیشه میگیره _

...برو باوا _

امیر:

ماهان جایی قراره بری ؟ _

چطور؟ _

آخه این تیپی که تو زدی معلومه قراره جایی بری ؟ _

زیر چشمی به غزل نگاه کردم که دیدم معلومه خیلی کنجکاو

روبه امیر ادامه دادم

... آره ،میرم بیرون شاید یه دوست دختری چیزی پیدا کردم، تورش کنم _

یه چشمک بهش زدم و گفتم:

شنیدم دخترای اینجا خیلی خوشگلن، -

... می خوای توهم بیا

: امیر یه نگاه سر سری به رها کرد و روبه من با چشمک متقابل گفت

.فکر خوبیه وایسا برم حاضر شم _

... لفت ندی ها-

... بعد از ده دقیقه آقا بالاخره تشریف آوردن اوه له له این که بدتر از منه

. چه تیپی تیشرت زرشکی با شلوار سفید

از من بهتر تیپ زدی نامرد ،-

...همه عاشق تو میشن نامرد

خودت رو دست کم گرفتی تو خیلی بهتر از منی ،-

یالا بریم

...بریم، جمیعا بای-

راستی آرشا می خوی تو هم بیا؟-

. نه شما برید_

. اوکی خداحافظ همگی—

آرشا و کیمیا جوابمون رو دادن، ولی اون غزل و رها اصلا اخم هاشون بدجور تو هم بود

... وایسا دارم برات غزل خانوم

" غزل "

... پسره احمق که بری بیرون دوست دختر خوشگل پیدا کنی اره

وجدان: به تو چه آخه تو چرا انقدر حرص می خوری؟؟

(راست میگی ها وجدان جون به من چه ربطی داره

از عصبانیت داشتم منفجر می شدم تصمیم گرفتم ،

برم تو اتاق بلکه راحت باشم

.. من می رم اتاقم-

بدون اینکه حرفی از جانب بچه ها بشنوم رفتم اتاق و درو بستم

...آخه من چم شده چرا اینجوری شدم، نکنه عا

نه بابا عمرا اونم من ،همچین چیزی امکان نداره

...داشتم زیر آبی حرف میزدم که رها با اخم های درهم اومد اتاق و درو همچین محکم زد که در نشکسته خیلپه

. به خدا این روانی شده چرا زیر آبی حرف میزنی قدم میزنه

رها جان بیا بتمرگ سرم گیج رفت ، درضمن چی میگی زیر آبی؟-

... هیچی هیچی ،تو فقط راحتم بزار_

. بعد از اتاق رفت بیرون که درو محکم تر بست

یاد آهنگ ماکان بند افتادم که می گفت

هر بار این درو

محکم نبند نرو

و.....

. خخخ تو این وضعیتم یاد آهنگ افتادم

همین جمله رو تموم کردم رها اومد تو خواست درو ببندد که گفتم

... نه نه تو رو خدا نبند_

اوکی ،_

...غزلی بلند شو بریم دنبال امیر اینا ، می خوام امیر رو یکم اذیت کنم

.اما من بعید می دونم اذیت کنی قیافت بیشتر به ببر زخمی می خوره_

حالا هر چی تو هم میایی؟؟_

نه بابا من کجا بلند بشم بیام_

.اوکی نیا ،ماهان الان با دوست دخترش داره حال میکنه_

...نه نه میام-

. فکر نکن چیزی نمی فهمم باید او مدنی واسم تعریف کنی_

فقط من نیستم تو هم هستی_

...من رفتم آماده بشم

" امیر "

ماهان خسته شدم اه همینجور داریم می چرخیم تو خیابونا ،_

.چه غلطی کردم گفتم میام باهات

... اه اه شبیه بیرزن ها فقط غر میزنی .هی_

چیشد ؟

...هیچی غزل و رها رو نگاه دارن دنبال ما میگردن فقط نگاه نکنی ضایع می کنی_

...اوکی_

مثل اینکه دیدن مارو و دارن میدون پشت سرمون تا بیان_

. می گم امیر بیا بریم اون صندلی بشینیم

...با امیر صندلی نزدیکه ساحل نشستیم که دیدیم بغل دستمون دو تا دختر ابرونی دارن باهم میحرفن

میگم ماهان ،_

.بیا یکم با این دخترا گرم بگیریم که ببینیم غزل و رها چیکار می کنن

?باشه,فقط زیادی شیطونی میخوای بکنی_

... آره ،باید رها رو بکشم سمت خودم_

بدونه زدم پس گردنش و گفتم

. خاک تو سرت پسر هم پسرهای قدیم تا اسم دختر میومد رنگ عوض می کردن-

نه بابا. دارم می بینم چقدر رنگ داری عوض می کنی_

...خخخ خوب بریم_

سلام خانوما ،_

من امیر و این داداشم ماهان

. دیدیم ،دارید فارسی حرف میزدید خواستیم یکم باهاتون گپ بزنیم

بفرمایید، بشینید ،_

. من هم آنیکا و خواهرم اریکا هستن

بعد از احضار خوشبختی از مون پرسید برای چی اومدید اینجا

... ماهم کل جریان رو تعریف کردیم که بیچاره ها تو هنگ موندن

اریکا

?وااای چه خوب ،خیلی هیجانی بود .نه_

ماهان:

اره بابا لامصب هر کی بود، گریه اش می گرفت به من که خیلی حال داد_

: من و آنیکا با تأسف این هارو نگاه می کردیم یه دفعه هر دو باهم گفتیم

... واقعا احمقید_

از این که همزمان باهم یه جمله رو گفتیم باعث شد همگی بخندیم

... تو اوج خندیدن بودم که یه نفر هولم داد

...وقتی برگشتم پشتمو نگاه کنم دیدم بله ،اون شخص کسی نیست جز

"رها"

.امیرو ماهان دنبال کردیم که امیرو ماهان رفتن سمت دوتا دختر

.داغ کردم به چه جرعتی اون دختره برای امیر من عشوه بیاد

. باعصانیت به سمتشون رفتم ،غزلم که بدتر از من بود

. رفتم از پشت امیرو هل دادم ،باصدایی که از اثر عصانیت میلرزید

:گفتم

?اومدی گردش یا دختربازی هان-

چه خوشتیپ هم کردی چقدرم به خودت ادکلن زدی ،

... خیلی عوضی فکر من و نکردی هان

. همینجوری داشتم میگفتم که با داغی لب امیر که روی لب هام نشست حس کردم

. داشتم آتیش می گرفتم بعداز چنددقیقه از هم جدا شدیم

: امیر روی لبش لبخند نشست. وگفت

... خانوم-

. ماهان يك سرفه ای کرد که امیر متوجه ی وضعیت شد

. غزل که تازه به خودش اومده بود با اخم به ماهان نگاه می کرد

: ماهان دستش رو جلوی دختره که با تعجب به ما نگاه می کردند گفت
... خوشحال شدم از دیدنتون-

. که غزل با عصبانیت دست ماهان گرفت پیچوند

... ماهان دادش رفت هوا

" کیمیا "

بعد از رفتن بچه ها با آرشا تو پذیرایی نشسته بودیم،
... داشتیم چایی می خوردیم که با این حرف آرشا سرم رو آوردم بالا

کیمیا تک فرزندی؟ _

. نه یه خواهر بزرگتر از خودم دارم _

: یه قلوپ از چایم خوردم و پرسیدم

تو چی؟ -

. منم یه برادر بزرگتر از خودم دارم _

آها خوب من برم چایی بریزم بازم توأم می خواهی؟ -

...اگه زحمت نیست ممنون میشم _

... نه بابا ،چه زحمتی بده-

.داشتم چایی می ریختم که صدایش از پشت سرم اومد که باعث شد یه هییی بلند بکشم

زهلم ترکید ، مرض داری این جوری پشتم ظاهر میشی؟ -

: په تک خنده ای کرد و گفت _

. ببخشید؛ نمی خواستم بترسونمت _

فعلا که ترسوندی حالا چی داشتی می گفتی؟ _

.. چیز.. چیزه می گم _

چی میخوای بگی خو بگو دیگه-

کسی تو زندگیت هست؟ _

... وا این دیگه چه سوالیه معلومه آره-

چییبی؟ _

. گوشم کر شد چرا داد می زنی خوب خانوادم تو زندگیم هستن دیگه-

?جای تعجب داره

خانواده؟ _

آره پس چی رو میگی تو؟-

... خوب چجور بگم... منظورم پسری چیزی-

آها... نه بابا فعلا که ن-

. فعلا که ن!! نکنه کسی فعلا قراره بیاد _

:خندیدم و گفتم

... خدارو چی دیدی شاید آره-

. غلط کرده _

چیزی گفتی؟-

... نه چیزی نبود من میرم به هوایی بخورم بعد بدون اینکه چیزی بگم از آشپزخونه زد بیرون _

!!وااا مشکل داشت احيانا؟؟؟

ولش بابا چایی رو بچسب

(یک ساعت بعد)

. مشغول تماشای تلویزیون بودم که صدای در اومد

و اون شخص کسی نبود جز آرشا

این وسیله ها چیه گرفتی؟؟-

. غذای آماده واسه شام_

غذای آماده؟-

?مگه ما چلاقیم فکر کردی بلد نیستم غذا درست کنم

!مگه بلدی؟_

...معلومه-

. اوکی حالا که میگی بلدم درست کن وسیله مرغ اینا هم گرفتم_

فقط به چیزی راهی بیمارستان نکنی مارو؟

... بالش رو برداشتم پرت کردم طرفش

. برو بابا ،حالا که این جوری شد به غذایی مییزم که انگشتهای دستات که هیچ انگشت های پاتم میخوری-

...ببینیم_

. می بینیم-

.چند ساعتی گذشته بود و همه بچه ها یکی یکی با حال خراب اومدن خونه

" ماهان "

آییی دختره دیونه دستم درد گرفته ،
...چه دستی هم داره ماشالله

مرض داری دیونه برای چی دستمو می پیچونی؟-

. می خواستی دست ندی تا منم نیچونم_

به تو چه آخه ،دوست دارم دست بدم کاره ی من نیستی که هستی؟؟-

:غزل با کمی من و من گفت

... نه

... انگاری تو صداس بغض داشت، ای کاش اون حرف رو نمی زدم بهش

:اومدم ازش معذرت خواهی کنم که رو به رها گفت

. من دارم میرم توأم بیا_

بعد بلا دو از بین جمعیت رد شد

. اه لعنت به من چرا ناراحتش کردم

. منم تصمیم گرفتم تو ساحل یکم قدم بزنم بعد برگردم خونه و از دلش در بیارم

...منم میرم فعلا-

"امیر"

بعد از رفتن اون دوتا ،
رو به رها کردم ،

نمی خواستم بفهمه اون بوسه از سر علاقه بود و اسه همین بهش گفتم

خواستم بهت بگم اون بوسه از سر علاقه نبود ،-

دیدم همین جوری داری حرف میزنی و اسه خودت، خواستم ساکتت کنم

همه دخترا رو اینجوری ساکت می کنی؟؟_

. اونایی که استثنائن بعد یه چشمک بهش زدم_

: که سریع گفتم

... خیلی نامردی و گذاشت رفت_

خدایی چی گفتم من،

عصبی شد؟

ولش کن بهتره برم دنبال ماهان ،

...یه وقت گم نشه تو این شهر صلوات

" غزل "

با اعصاب خورد رفتم خونه،

... بدون توجه به صدای کیمیا و آرشا که داشتن صدام می زدن رفتم تو اتاق

? نشستم تو تختم نمی دونم چرا بیهو دلم گرفت از ش

فقط دوست داشتم گریه کنم ،

و از این هم بدم میومد که یه نفر اشکام رو ببینه ،

. واسه همین بلندشدم رفتم در اتاق رو بستم

... تا یه وقت کسی نیاد

?آخه چرا این جور می کرد

. درسته من عاشقش شدم اما می دونم این عشق یه طرفست و اون دوستم نداره

.درضمن تا دو هفته دیگه برمی گردیم ایران و از ش جدا می شم

بهتره فراموشش کنم ، (راستی یادم رفت بگم بچه ها خانواده هامون قضیه گمشدنیمون رو فهمیدند ، و خواستند برگردیم ایران اما ما گفتیم یه دو هفته ترکیه بمونیم بعد بر می گردیم اون ها هم قبول کردند)

. یدفعه صدای کوبیده شدن در از اتاق رها اومد

یا خدا! باز چی شده؟

... سریع اشکامو پاک کردم و از اتاق زدم بیرون و رفتم سمت اتاق رها

. که کیمیا جلوی در وایساده بود هی می گفت درو باز کن ولی گوش نمی داد بهش

.خواهری تو برو شاید در رو واسه من باز کرد-

... من نمی فهمم واقعا شما دوتا چگونه شب میحر فیم ، سعی کن آرومش کنی_

باشه

رها ابجی ، در رو باز کن منم می خوام باهات حرف بزنم-

. کلید چرخید تو جاش

. رفتم تو اتاقش دیدم پشت به در رو تختش نشسته

شونه هاش داشت می لرزید پس معلومه گریه داره می کنه

. آخ خواهی چیکار می کنی با خودت

.نشستم بغل دستش و گرفتمش تو بغلم که گریه اش شدت گرفت

... گریه کن ابجی، خالی کن خودت رو-

... غزل اون دوستم نداره اصلا یه آدم بی احساس به تمام معناست_

از کجا میدونی دوست نداره؟

. می دونم دیگه میفهمم_

. تو خودت رو ناراحت نکن من میدونم امیر دوست داره-

. از چشماتش می فهمم

:بعد خوابوندمش تو تخت و گفتم

... تو سعی کن بخوابی بلکه آروم بشی-

غزل اون آهنگ مهدی شهنازی رو میخونی برام؟-

...اره تو چشمانت رو ببند-

...بعد شروع کردم به خوندن آهنگ

غمو تو نگاهم درسته ندیدی

...حواسم بهت بود یکم دیر رسیدی

درست قبل از این که جلو روم بشینی

...چشام خیس بودن نذاشتم ببینی

میدونم عجیبه بگم غرق دردم

ولی باورم کن برات گریه کردم

متن آهنگ برات گریه کردم مهدی شهنازی

غمو تو نگاهم درسته ندیدی

حواسم بهت بود یکم دیر رسیدی

درست قبل از این که جلو روم بشینی

چشام خیس بودن نذاشتم ببینی

میدونم عجیبه بگم غرق دردم

ولی باورم کن برات گریه کردم

میدونم عجیبه بگم غرق دردم

ولی باروم کن برات گریه کردم

دائلود آهنگ مهدی شهنازی برات گریه کردم

دلم منتظر بود بگی که نمیری به چیزی بشه باز بهونه بگیری

ولی این دغه تو دیگه فرق کردی

تو سیل غرورم منو غرق کردی

میدونم عجیبه بگم غرق دردم

ولی باروم کن برات گریه کردم

میدونم عجیبه بگم غرق دردم

ولی باروم کن برات گریه کردم

حقیقت با چشمام یهو روبه رو شد

تو آروم رفتی دلم زیرو رو شد

الان چند وقته که من از تو دورم

با این حال بازم به دنیا غرورم

برام آرزو کن برات اشک نریزم

تو باید میرفتی مهم نیست عزیزم

برام آرزو کن برات اشک نریزم

تو باید میرفتی مهم نیست عزیزم

میدونم عجیبه بگم غرق دردم

ولی باروم کن برات گریه کردم

میدونم عجیبه بگم غرق دردم

ولی باروم کن برات گریه کردم

. بعد از تموم شدن آهنگ به نگاه به رها کردم که دیدم خوابش برده

. پتو رو کشیدم روش و از اتاق اومدم بیرون که جلوی در امیر و ماهان رو دیدم

:امیر

میشه برم تو؟ _

... برو _

.وقتی امیر رفت، خواستم برم تو اتاقم که ماهان جلوم سد شد

. برو اون ور می خوام برم تو اتاقم-

... معذرت می خوام بعد محکم من رو کشید بغلش _

. چون بدفعه ای بود نتونستم کاری کنم

بعد از چند ثانیه محکم هولش دادم و گفتم

. برای چی باید ببخشم؟ تو که کاری نکردی ببخشم _

تقصیر خودم بود نباید دخالت می کردم

... بعد راهمو کشیدم برم تو اتاقم که این حرفش باعث شد لبخند بیاد تو لبم

...صدای قشنگی داری-

. ممنونم ، ولی به صاحبش ربط داره برگشتم به پوزخند بهش زدم-

... رفتم اتاق

هه فکر کردی ساکت میشینم ،

...نخیر بچرخ تا بچرخیم آقا ماهان

... هوییی آرشا-

کجایی؟

گوریلل؟؟

? کروکودیل نمی شنوی

:به دفعه به نفر از پشت سرم گفتم

احیانا این هایی که گفتی با من بودی؟ _

... تو فقط منو بترسونی-

درضمن تو مگه گوریلی؟؟

کروکودیلی؟؟

نگاه، الکی حرف تو دهنم میزاری ها

...خیلییی_

?خیلییی چیی-

هیچی کارت رو بگو_

. بچه ها رو صدا کن بیان شام بخورن_

بعد داد زد بچه ها بیایید شام بخورید

:من با تمسخر گفتم

زحمتت شد واقعا؟؟_

. خودم هم می تونستم از اینجا داد بزنم برو در اتاقشون رو بزن تک تک بیارشون بیرون

چشمم سرورم امر دیگه ای؟؟_

...میتونی بری-

... خیلی پرویی_

. توام نیمروی_

. همین که رفت در اتاقشون رو بزنه همه ریختن بیرون

غزل کجا شال و کلاه کردی؟؟-

. میرم بیرون_

با کی؟_

.بابا همین پسره میلاد بود گفته بودم بهت قرار شام دارم_

:ماهان

!! شام اونم با همون پسره _

غزل یه ابرویی انداخت بالا و گفت

?فکر نمی کنم به تو ربطی داشته باشه درسته _

.درضمن کیمیا گفت یکی از دوستاش می خواد بیاد توأم یه نفرو بیار

.منم رها رو میبرم با خودم

:امیر

_دیگه چی؟؟ _

تو این شهر غربت با دوتا پسر بیرون!؟

:رها

.ما می ریم بیرون به تو ربطی نداره پس دخالت نکن-

:آرشا یواش در گوشم گفت

اوه دارن خون همو می خورن چشونه اینا؟-

...آره والا منم نمی دونم چشونه والا-

:غزل

... آجی بای داداش آرشا خداحافظ-

. رها هم دستی تکونمون داد و رفت

.اوه معلومه یه چیزی بین این ها پیش اومده که اینجور باهم رفتار می کنن

. وقتی رها و غزل رفتن

آرشا رو به اون دوتا کرد و گفت

بیاید غذا بخورید_

هر دو با صدای نسبتاً بلندی گفتن

نمی خورم و رفتن و واحد خودشون (البته یه در هست تو پذیرایی که در شو باز کنی میری واحد اونا ، واسه همین موقع غذا _
و خوردن و چایی میان اینجا ، اینطور بگم که یه سره اینجا پلاسن)

: آرشا و من باهم گفتیم

والا_

. و لش بابا نشستم سرمیز مشغول غذا خوردن شدم که آرشا هم نشست و خورد

:بعد از تموم شدن غذاش گفت

...بد نبود دستت طلا_

.از خدات هم باشه الان اینارو درست نمی کردم غذاهای موندگار آماده می خوردی_

باشه بابا توام مرسی_

...خواهش نوش_

...من رفتم ظرف ها هم باتو آقا ارشا

.دیگه چی؟ کجا میری عمرا من بشورم-

خوردی پس بشور ،_

.من خستم بدون اینکه اجازه حرف زدن بهش بدم رفتم اتاقم

صداش میومد که می گفت

...عمرالا بشورم مگه من کوزتم و_

" غزل "

با رها تو حیاظ منتظر همین پسره اسمش چی بود؟

... یادم رفت بودیم

. خودم هم دوست نداشتم برم ولی دوست داشتم ماهان رو یکم حرص بدم

... هه چی فکر کردی آقا ماهان اولشه حالا

پس این پسره چرا نمیاد؟—

. اه رها چقدر غر میزنی نگاه داره میاد-

:رها به جایی که من گفتم نگاه کرد و گفت

اوه مای گاد بابا این حوریه؟؟-

.رها زشته نگاه نکن با بازو زدم تو دلش که صداهش در اومد_

...آخ مرض داری بیعشور دلم_

.نمی فهمی دیگه عنتر میگم نگاه نکن بدتر نگاه می کنی_

.اومد لال شو فقط زیادی نگاه نکن ایولا

... سلام خانوما_

. من و رها سلام کردیم و رها رو بهش معرفی کردم که اونم خودشو معرفی کرد

خوب من ماشینم اونجا پارک شده و رفیقم هم تو ماشینه می تونید بیاید اونجا آگه زحمتی نباشه؟_

? نه مشکلی نیست میایم مگه نه رها-

. دیدم نه بابا این جواب نمیده داره به یارو نگاه میکنه

? بدونه دیگه زدم دلش و گفتم مگه نه رها

_ هاا نه نه

...بیخشید این قرص خورده یکم گیج میزنه فعلا-

:میلااد تک خنده ای کرد و گفت

_ نه نه مشکلی نیست بفرمایید

: وقتی رسیدیم به ماشینش در ماشینش رو باز کرد و گفت

_ بفرمایید

... اوه لهله چه متشخص

. با غزل نشستیم که پسری که جلو بود برگشت و یه چی گفت که من نفهمیدم

رها هم برگشته به پسره میگه

_ هااا چی میگی؟؟

_ واووو شما ایرانی هستید؟

... بله-

_ خوشبختم سامیارم دوست میلااد

... من و رها هم اظهار خوشبختی کردیم و راه افتادیم به سمت رستوران

. اوه چه رستورانی دهنمون وا مونده بود

. زیادی ضایع بازی در نیاوردیم، وقتی وارد رستوران شدیم و نشستیم گارسون واسه سفارش اومد که هممون سوشی سفارش دادیم

. و کم کم رها با سامیار گرم صحبت شدند

... منم با میلاد

بعد از خوردن غذا و رسوندن سامیار که گفت خوشحال میشم بازم ببینمتون و.... رفتیم خونمون

...وقتی رسیدیم جلوی در خواستیم پیاده شیم از میلاد تشکر کردیم و

...همین که رفتیم بالا رها گفت که میرم اتاقم منم شب بخیر گفتم رفتم اتاقم حالا کیمیا

کجاست؟؟

تو پذیرایی هم نبود داشتی فکر می کردم که کجاست

:به نفر از پشت بغلم کرد خواستم جیغ بکشم که گفت

... جیغ نکش منم_

...و اون شخص کسی نبود جز

. اون شخص کسی نبود جز... ماهان

خوش گذشت با آقا میلاد؟_

ولم کن چیکار میکنی آره خیلی خوش گذشت، -

...میلاد بچه عالی هست

:فشار محکمی به کمرم آورد و گفت

که اینطور، میلاد آره_

: آره میلاد_

. ولم کن می خوام برم

... داشتیم زور می زدیم که از دستش خلاص بشم ولی هیکل گاو رو داره

یه ذره هم جم نخورد از جاش

. بدفعه افتاد رو تخت دست منو هم کشید انداخت رو تخت

...چیکار میکنی دیونه ولم کن تخت شکست _

... اره من دیونه ام ،اونم دیونه ی تو-

? چی _

? داری هزیون میگی

واس خودت مستی؟

جاش رو با جام عوض کرد یعنی من رو تخت اونم رو من

... اره من مستم مست این چشمات که دل من رو برد ، دیونه تو _

مست این صورت زیبات ،

... دستاشو برد سمت موهام سرشو آورد جلو و نفس عمیقی کشید

دستش روکشید رو لبام

. وای خدا این داره چیکار میکنه

. چیکار می... حرفمو قطع کرد و لبام آروم می بوسید _

. اولش نمی دونستم چیکار کنم

... اما تصمیم خودمو گرفتم منم دوستش دارم به خاطر همین همراهیش کردم

"رها"

.. بعد از شب بخیر گفتن به غزل رفتن اتاقم کیف و کفشم رو در آوردم

حال نداشتم لباس هامو در بیارم ،

. واسه همین با همون لباسا دراز کشیدم رو تخت چند لحظه نگذشته بود که صدای امیر از بغل دستم اومد که باعث شد بترسم

? هییی تو اینجا چیکار می کنی؟ کی بهت اجازه داد بیایی اتاق من-

بیخیال این حرفا ، _

. بیا بغلم بعد منو کشید تو بغلش و دستاش رو دورم حلقه کرد

امیر چیکار میکنی به نفر مبینه؟ _

. کی میخواد ببینه من عاشقتم _

... رها عشق هم حرف حالیش نمیشه

رها توهم منو دوست داری؟

.نمی دونستم بگم بهش یا نه

:ولی دل رو زدم به دریا و گفتم بهش

...آره منم دوست دارم _

.وایای نوکرتم خدایا عاشقتم _

.رها قول میدم خوشبختت کنم

... بعد بیشتر من رو به خودش فشار داد

...انقدر حرف زدیم که نفهمیدم کی خوابم برد

سه هفته بعد

"غزل"

سه هفته از اون شب میگذره و ما هفته بعدش برگشتیم ایران

ماهان هم با خانوادش اومدن خواستگاری و البته بگم که امیر هم خواستگاری رها رفت و رها بعد از کلی اذیت کردن جواب بله رو داد

و تصمیم بر این شد که ما زودتر از رها ینا ازدواج کنیم یعنی ما امروز و رها سه روز بعدش

چون هفته بعدش محرم بود می خواستیم عروسی رو زودتر بگیریم

البته این بیشتر تصمیم آق دوماذا بود

الان هم آرایشگام و این آرایشگره از بس موهامو کشید که مطمئنا نصف موهام رفتش

چشماتو ببند عزیزم_

باش فقط تموم نمیشه؟_

چرا عزیزم فقط عجلت چیه تموم میشه الان.... آهان تموم شد فقط باید لباساتو بپوشی بعد خودتو نگاه کنی_

وقتی لباسمو پوشیدم اومدم از اتاق بیرون که غزل و کیمیا رو دیدم هم کارشون تموم شده بود لامصبا هم چقدر خوشگل شدن کیمیا رو که نگم

بهتره مطمئنا آرشا امشب بهش پیشنهاد میده

رها داشت میومد سمتم و می گفت

وااایی چقدر خوشگل شدی بیا بوست کنم خواهرم_

یدفعه آرایشگره پرید جلوم و گفت

نزدیکش نمیشی مخصوصا بوسش کنی می خوای آرایشش خراب بشه؟_

حواسم نبود ببخشید ولی لامصب بدجور خوشگل شدیا_

کیمیا

امیدوارم آرشا بتونه تا آخر شب تحمل بیاره و بعد یه چشمک زد_

خندیدم و گفتم زهر مار ولی حالا بیخیال این حرفا چقدر خوشگل شدید شماها_

آرایشگره اومد تو که خبر اومدن ماهان رو داد

از بس هول کرده بودم که نمیتونستم چیکار کنم

... این فیلمبرادره هم مخمو خورد که گفت چیکار کنم و

ماهان اومد تو زیر چشمی نگاهش کردم وایی چقدر خوشگل شده چقدر با کت و شلوار جذاب میشه الهی من فداهش بشم

طبق گفته فیلمبردار آروم لومد سمتم سرمو آورد بالا که تو چشماتش تعجب موج میزد

واای نکنه زشت شدم این جووری نگاهم میکنه؟

صدایش او مد که گفت

زشت نشدی خیلی خوشگل شدی خانومم_

سرمو بین دوتا دستاش گرفت و آروم پیشونیم رو بوسید

داشتیم هم رو نگاه میکردیم که با صدای خرمگس (همون فیلمبردار)

... که میگفت عالییه همینجوری یواش راه برید و

انقدر زر زد که مخم رفت تو راه آتلیه بودیم که فیلمبرداره آنقدر گفت آروم به چپ و ... که ماهان اعصابش خورد شد و گفت

بابا تورا هم اینجا بزارید آرامش داشته باشیم اقلا_

و بعد دستمو گرفت و بوسید و گفت

خیلی ماه شدی فرشته من_

تو هم خیلی جذاب شدی عشق من_

ماهان-

جانم خانومم-

از این که من رو خانومم صدام میزد و اون میم مالکیت آخر یه حس شیرینی درونم غوغا می شد

باورم نمیشه که ما دیگه مال هم شدیم_

باورت شه عزیزم بعد با شیطننت ادامه داد. فعلا که امشب خانوم خونم میشی_

زدم تو بازوش گفتم

خیلی بیعشوری ، هر چی میگم منحرف برداشت میکنی_

خندید یه خنده ای که دل آدم رو میبرد

بعد از انجام عکاسی کهاونم چه عکس هایی ماهان هم که از این فرصت ها استفاده میکرد خلاصه از خجالت آب شده بودم

راهی باغ شدیم و اینکه عروسیمون رو تو باغ ماهان اینا گرفتیم که مثل بهشت میمونه

وقتی رسیدیم جلوی در ماهان پیاده شد و او مد سمت من درو باز کرد واسم

و کمک کرد پیاده بشم بعد دستمو گرفت باهم به سمت باغ رفتیم

چقدر خلوته کسی که جلوی در نیست ماهان_

آره ، واسه منم جای تعجب داره حالا بیا بریم تو-

همین پامون رو گذاشتیم جلو در سیل عظیمی پریدن جلو مون که باعث شسدت بترسم بازوی ماهان رو محکم گرفتم

چرا بدفعه می پرید جلوی آدم خانومم ترسید غزل خوبی؟_

خوبم ، خوبم_

و یه چپ چپ به کیمیا و رها نگاه کردم

... رفتیم تو بعد از خوش آمد گویی و

به سمت جایگاه عروس دوماذ رفتیم که خیلی قشنگ تزئین شده بود
همین اومدیم بشینیم اون چهار نفر (منظورم همون رفقای خودم و ماهانه) اومدن سمتمون و اصرار کردن که باید برقصیم
ماهم بلند شدیم دروغ چرا بدم نیومد قر تو کمرم فراوون بود
یه آهنگ آروم گذاشتن و ماهان دستمو گرفت گذاشت رو شونش و دستشو گذاشت تو کمرم
همه چراغ هارو خاموش کردند فقط نور کوچیک تو صحنه بود
آروم میرقصید

در گوشش گفتم

می بینم که تانگو بلدی برقصی؟ _

آره مگه چیه بلاخره تجربه دارم _

یه تایی ابروم رو انداختم بالا و گفتم

اونوقت با کی؟ _

ریلکس گفت

با امیر _

چی؟؟ امیر _

... خخخخ وای خدا تو با امیر ... تان... تانگو

خنده امونم رو بریده بود و نمی تونستم راحت حرف بزنم

وای تصور اینکه این با امیر تانگو برقصه وایی چقدر باحاله

می خندیدم ماهان هم از خنده من خندش می گرفت

بعد از اینکه تانگو رقصیدیم یه آهنگ از بهنام بانی گذاشتن به اسم قرص قمر

که همه جون ها ریختن وسط و اون چهارتا هم اومدن تو

انقدر رقصیدیم که دیگه نا نداشتیم وایسم واسه همین رفتیم نشستیم تو صندلی و خیر دادن که شام حاضره ما رو هم به سمت میز
مخصوص

غذا خوری عروس و داماد راهنمایی کردن

و ماهان هم از فیلمبردار خواست که سر غذا خوردن از مون فیلم بگیره و بزاره با خیال راحت غذا بخوریم که من حسابی ممنونش
بودم

و خلاصه با هزار تا شیطننت وقت رفتن رسیدن

وقتی همه ی مهمونا رفتیم خودمونی ها موندن واسه عروس کثون

بابا

. اومد جلو از اینکه دیگه از اون خونه می رفتم، ناراحت بودم
. اما از یه طرف اینکه به عشقم رسیدم خوشحال بودم

. اومد سمتم و پیشونیم رو بوسید و بغلم کرد که من حسابی گریه کردم
... خودم رو خالی کردم و آرایشم چون ضد آب بود خراب نشد

بعد از اون مامانم اومد که تو بغل اون هم یکم گریم گرفت
: بابام دستمو گذاشت تو دست ماهان و گفت
... می خوام حسابی، خوشبختش کنی_
... اگه ناراحتش بکنی با من طرفی

... نگران نباشید عمو جان ، نمی دارم احساس کمبودی چیزی کنی خوشبختش می کنم اینو به شما قول میدم_

:بعد خم شد تا دست بابام رو ببوسه که بابام نذاشت و زد به شونش گفت
. زنده باشی ،پسرم_

بعد از اون مادرشوهر و پدرشوهر اومدن جلو که آدم های خیلی خوبی بودن
. و اینکه ماهان هم تک فرزند بود

سوار ماشین شدیم ماهان گفت :که میخواد بچه هارو دور بزنه و بعد بریم خونه
. واسه همین حسابی تند میرفت

ماهان یکم یواش تر برو_
... شب عروسیمه خیلی خوشحالم دوست دارن گاز بدم فقط_

. یدفعه چراغ یه ماشین افتاد تو صورتمون و صدای بوق های اون ماشین بود

...ماهان حواست باش-

...اما چیزی نفهمیدم دیگه

" ماهان "

. یه هفته از اون تصادف لعنتی میگذره و غزل من بود که اون تو بود رفته بود کما

... من چیزیم نشده بود فقط دستم شکسته بود با کمی سرم آسیب دیده بود

... دستشو تو دستم گرفتم دوتا پرستار داشتن دستگاه هارو چک میکردن

... اما من فقط نگام به غزل بود ولی صداشون میومد

میتونی امشب شیفت من وایسی؟_

باشه ، فقط چرا؟_

. آخه امشب شب تاسوعاست و مادرشوهرم نذری داره_

... اها باش برو-

... از اتاق رفتن بیرون و صداشون نمیومد

. به ساعت رو دیوار نگاه کردم

... ساعت ۸ شب رو نشون می داد تو این مدت نه غذای درست و حسابی خورده بودم و نه استراحت

.حالم زار بود و رنگم پریده

...فقط پیش غزل بودم و نگام فقط اون رو می دید

وقت هایی هم که بهم اجازه ورود نمی دادن می رفتم نمازخونه بیمارستان و انقدر دعا و گریه می کردم که همون جا بی حال می افتادم.

...دلم رو صاف کردم

...با خدا

... با خودم

...تو این شب ها ذکرم فقط امام حسین بود و درخواستم هم شفای غزل

... آدم مذهبی نبودم

. حتی یادم نمیاد که کی نماز خوندم ولی مسلمون بودم و از همه مهمتر ایمانم به امام حسین زیاد بود

... خدایا چرا وقتی کارمون مشکل پیدا میکنه

چرا وقتی محتاجت میشیم

یادمون میافته که اون بالا خدایی هست که چشمش به دل بنده هاشه؟

خدایا چرا امتحانمون میکنی با این چیزها؟

... فراموشت نکردم خدا از یادم هم نرفت ولی بهم تلنگر زدی

... امشب شب عاشورا بود و از صبح هوا گرفته بود

یک ساعت بود که شروع به باریدن کرد

... شدتش از دیشب بیشتر بود

...دیگه طاقت نیاوردم

. امشب باید می رفتم

... ساعت ۱ بود صداشون خیلی آهسته میومد

. رفتم تو محوطه کیمیا و رها رو دیدم که با گریه به هیئت نگاه می کردن و اشک می ریختن

. چندتا از بیمارها هم وایساده بودن

بی توجه به جمعیت رفته جلو و از در بیمارستان رفته جلو و قاطی جمعیت شدم شدت بارون زیاد شد ،
... صدای یاحسین گفتنشون توی سرم می پیچید

. بینشون ایستادم و سینه می زدم از هر گوشه و کنار صدای گریه می اومد

... از ته دل اسمش رو صدا زدم و به حسین قسمش دادم

... نذر کردم غزل رو ازشون می خواستم سلامتیش رو

. دستی رو شونم نشست برگشتم امیر و آرشا با لباس مشکی کنارم وایساده بودن

امیر زنجیری گرفت ،

جلوم ازش گرفتم و رفته . توی هیئت زنجیرزنا وایسادم

... و هماهنگ با بقیه زنجیر می زدم

رها روبه کیمیا گفت

می بینی ماهان چیکار میکنه ؟-

. کیمیا لبانش را به زور بغض باز کرد

... اره انقدر زنجیر زده که حس می کنم دستاش دیگه توان نداره _

...ولی طاقت میاره-

.می دونم که خدا امشب صدای یاحسین گفتنش رو شنیده

...کیمیا گریه کرد اشک ریخت و سرش را تکون داد

می دونم خدا امشب صدای همه ما رو_

تو و من و

... ماهان رو که انقدر به سر و سینهش میزنه رو میشنوه

... حال دل یه عاشق رو فقط معشوقش میفهمه الان فقط غزله که میفهمه ماهان تا چقدر عذاب می کشه_

...هر دو بی صدا به هیئت نگاه می کردن و اشک می ریختن و سلامتی خواهرشون رو از خدا و امام و حسین می خواستن

تو نماز خونه خوابم برده بود،

که خواب غزل رو دیدم ،

که باخنده نگام میکنه و میگه: برگشتم با صدایش بلند شدم

اما اون بیدار نبود ولی فرداش بیدار شد بالاخره نتیجه اون همه نذر و نیاز رو گرفتیم و

... الان شب عروسی کیمیا و آرشا

... رها و امیره

" کیمیا "

. وای خسته شدم بالاخره تموم شد

... خسته نباشی خانوم_

. آرشا وقتی یاد اون شب می افتم ترس همه وجودم رو بر می داره_

کنوم شب؟_

هموم شب تصادف غزل اینا_

.اره خیلی بد بود_

(بخش آخر)

... مگه بهت نگفتم سبد رو بلند نکن_

... خیلی خوب بابا ... انگاری حامله ام_

: آرشا با شیطنت نگاهش کرد و گفت

... از کجا معلوم نباشی_

:کیمیا چپ و چپ نگاهش کرد که آرشا گفت

?چشمات رو چپ می کنی خوشگلتر میشی می دونی_

الان با خودم چی گفتم؟

کیمیا با کنجکاری گفت چی؟

... اینکه چشمات همینجوری چپ بمونه_

. کیمیا خندید و به شوخی زد بازوش و گفت :دیونه

... دیونتیم به مولا_

بعد کیمیارو گرفت بغلش که همون موقع امیر سر رسید

: و بهش گفت

...بیا به دهن واسمون بخون داداش_

ارشا دست کیمیا رو گرفت و به سمت بچه ها رفت ،

و گیتار رو تنظیم کرد

: و به کیمیا نگاه کرد و شروع کرد به خوندن

...دنیا میشه رویایی وقتی تو اینجایی به زیبای احساسی چه احساسه زیبایی

...تو تنها نمیذاری با اون چشات داری می گیری دنیاو چه چشمای گیرایی

تو اینجایی پس میشه دنیا ،

...عوض میشه عشقه تو هست دیگه خوشبختی چه نزدیکه

بیا عشقم مئه بارون رو من، ببار آروم منو دیوونه تر کن، سر رو شونم بذار آروم،

...بیا عشقم مئه بارون رو من، ببار آروم منو دیوونه تر کن، سر رو شونم بذار آروم

دیدی چقد خوبه حالم تا،

وقتی هستی من رو به راهم،

نمیدم اصلا از دست تو رو با،

کسیم نمیکنم من عوض تو رو،

چون که تکراری نمیشه خنده هات ،

...انگاری پیشم رد پات فقط بوی بدننه تا به سر بچرخونی بغلته

...این دیوونه همیشه خارج از کنترل به جورای سخت با اون موهای لختت

. بدجوری دیگه نفس گیره وقتی با توام قلبم داره از دست میره

اینم دیگه یه قول به تو واسه من می مونه همیشه کل تو،

...خب تو هم اینو بهم قول دادی همیشه کنارم می مونی دوتا خردادی

دنیا همیشه رویایی وقتی تو اینجایی ،

یه زیبای احساسی

چه احساسه زیبایی،

...تو تنهام نمیداری با اون چشمت داری میگیری دنیامو چه چشمای گیرایی

.تو اینجایی پس همیشه دنیام عوض میشه عشقه تو هست دیگه خوشبختی چه نزدیکه

بیا عشقم مئه بارون رو من، بیار آروم منو دیوونه تر کن، سر رو شونم بذار آروم،

....بیا عشقم مئه بارون رو من، بیار آروم منو دیوونه تر کن، سر رو شونم بذار آروم

بیا عشقم مئه بارون رو من، بیار آروم منو دیوونه تر کن، سر رو شونم بذار آروم،

.... بیا عشقم مئه بارون رو من، بیار آروم منو دیوونه تر کن، سر رو شونم

(-:...پایان زندگی رویایی

حالا نظرتون رو راجب پایانش بگید ، بنظر خودم خیلی بی مزه تمومش کردم شما هم به بزرگی خودتون ببخشید چون اولین رمانم بود

و ممنونم از شما که با نظرهای مثبتتون در نوشتن این رمان کمک کردید

. و آخر از همه از رفقای خوبم که خیلی حمایت کردن تشکر می کنم

یاعلی

.این رمان در وب سایت سرزمین رمان آماده شده

:لطفا برای دانلود رمان به سایت زیر مراجعه فرمایید

www.sarzaminroman.ir

.هر گونه کپی برداری از این رمان ، پیگرد قانونی دارد